

مجله دانش و فرهنگ ریاضی و فیزیک	۶۰
(۲) شماره دوم	۰۰
شماره ویژه پرچم	۲۰



سال یکم	شماره دوم
نیمه دوم فروردین	۱۳۲۲
بهای سالانه در همه جا	۱۴۰ ریال
(از کمپیزان ۱۰۰ ریال)	

از همگی پیشگی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار - کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه فردوسی

فهرست آنچه درین شماره بچاپ رسیده

از چشم کور بینش می طلبند	۴۹	خدا چگونه بمایاری میکند؟	۶۵
یکم دیماه و داستان (۲)	۵۰	کواهی پاکدلانه	۸۷
داوری توده	۵۶	ازبشتیانان پیمان (آقای رائد)	۸۹
بولداران و آژنددان (۲)	۵۷	درباره پسوندین	۸۹
ازبشتیانان پیمان (آقای چهره نگار)	۶۳	کزارش جهان	۹۰
روزبه یا جشن	۶۴		

حافظ چه میگوید؟

این دفترچه که از نوشته های دارنده برچم است از چاپ درآمده و چون یک نیم از دررفت چاپ آنرا یکی از یاران قزوینی پرداخته اینست بیهای ارزانی (۲/۵ ریال) بفروش می رسد. خواستاران در تهران از دفتر برچم و در شهرها از نمایندگان خریداری کنند.

در تهران در کتابخانه ابن سینا نیز فروخته میشود.

در پیرامون تاریخ مشروطیت

۱ - چنانکه آگاهی داده بودیم بخش دوم تاریخ مشروطیت از چاپ درآمده و تا نیمه های اردیبهشت جلدی ۴۰ ریال فروش خواهد رفت. کسانی که میخواهند از دفتر برچم یا مغازه «لوازم برق فروشی» آقای وحدت در چهارراه یوسف آباد بخرند. در شهرهای دیگر نمایندگان برچم پول بردارند که کتاب نیز بتزدد ایشان فرستاده خواهد شد. ولی باید پول پست را نیز بهر جلدی ۵ ریال بپردازند.

۲ - از بخش یکم بیش از صد جلد نمانده و آنرا برای فروش با جلد سوم نگه داشته ایم و بهای هر جلدی ۶۰ ریالت.

۳ - بخش سوم بدانسان که با چاپخانه نهاده شده تا آخر تیر پایان خواهد یافت و بهای آن برای کسانی که اکنون بخرند ۵۰ ریالت (اینست کسانی که بخش یکم را میخواهند توانند ۶۰ ریال بهای آن و ۵۰ ریال بهای اینرا فرستند که ما بخش یکم را فرستاده برای بخش سوم رسید خواهیم داد)



سال یکم شماره دوم

نیمه دوم فروردین ۱۳۲۲

در هر ماهی دو شماره بیرون آید

آفرید کارا بنام تو و در زینهار تو

از چشم کور بینش می طلبند

کسانی با این کوششهای ما که بانادانیها و پرا کند گیها می نبریم همراهی ننموده و سبک مغزانه زبان بایراد باز کرده می گویند: باید کاری کرد که با شتاب مردم را بسر خود گره آورده و باین کشور چاره اندیشید. امروز نباید مردم را از خود رنجانید.

می گویم: اینها پندارهای خایست. این از چشم کور بینش طلبیدن و از پای لنگ دوش بیوسید نیست. این بآن میماند که شما بخواهید از یکدسته بیماران سپاه آوائید.

این مردم با مغزهای آکنده و اندیشه های پراکنده، هیچگاه نمیرانند، و اگر بخواهند بکاری نخورند.

اینان، اگر کرده تن با هم نشینند، سر هر سخنی پندارهای پوچ و پراکنده خود را بمیان آورند، و هوسها و رشکهای خود را بکار اندازند. اینان، در ایران در می کجایند، و در زیر نام ایرانیگری با هم میباشند، و شمایی بینید که هیچ هوده ای نیست. پس چه-ودی تواند بود، اگر شما هزار تن یاده هزار تن را جدا گردانید وزیر یکنام دیگری کرد آورید...

یکم دیماه و داستان

-۲-

پیش از اینکه شرح آن داستان پردازم بهتر است يك جستار قانونی پرداخته و ماده از قانون حکومت نظامی را بگفتگو گزارم:

ماده ۱۰ قانون حکومت نظامی میگوید: «اجتماعات و انجمنها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد و اگر اجتماعی منعقد شود بمجرد اخطار اولی پلیس باید متفرق شوند و در صورت مقاومت یا مخالفت مقاومت یا مخالفت مجرم و محکوم بمجازات خواهد شد. هرگاه اجتماعات مزبوره کلاً یا بعضاً مسلح باشند مقارن همان اخطار اولی حاملین اسلحه توقیف و موافق حکم محکمه نظامی مجازات میشوند»

این ماده ناروشتن و درخور گفتگوست. آیا در زمان حکومت نظامی هر گونه «فراهم آمدن» (یا بگفته قانون اجتماع) ممنوعست و گناه شمرده میشود، و یا آن فراهم آمدنی که بزیان دولت و برای بهم زدن امنیت و آسایش عمومی باشد... آیا کدام یکی از این دو معنی خواست قانونگذار است...؟ پیداست که که بانگاه ساده، از جمله های ماده آن معنی نخست فهمیده میشود. بویژه پابودن کلمه (بکلی) که برای تاکید است

لیکن ما اگر از ماده قانون این معنی را بفهمیم و بگوییم خواست قانونگذار «هر گونه فراهم آمدن» بوده است و همه آنها را میگوید: «باید متروک و موقوف شود»، در اینجا با يك دشواری دچار خواهیم بود. زیرا از روی این معنی باید در زمان حکومت نظامی نشستهای پارلمان نیز نباشد، اداره ها و وزارتخانه ها نباشد، دبستانها و دبیرستانها نباشد، اگر کسی برای پسر خود

-۵۱-

عروسی میکند جشنی نگیرد، اگر یکی مرده حتم برایش گزارده نشود، اگر برای یکخانهدانی چند تن مهمان رسد آنها را نپذیرد و از در باز گرداند، بلکه باید خود خاندانها پراکنده گردند... زیرا که همه اینها «اجتماع» است. پس پیداست که ماده باین معنی نبوده بآن معنی دوم است. پیداست که خواست قانونگذار نه هر گونه فراهم آمدن، بلکه آن فراهم آمدن است که بزیان دولت و برای بهم زدن «امنیت و آسایش عمومی» باشد.

کسانی میگویند: ماده «بهمان معنی نخست است» ولی بدیهیست که نشست های پارلمان و اداره ها و وزارتخانه ها و دبیرستانها و مانند اینها مستثنات (۱) می گویم: این يك پاسخ عامیانه است. اگر شما ماده را بهمین معنی آشکارش می گیرید بچه دلیل اینها را مستثنا میدارید؟! و آنگاه بگفته قضات (ملاك) چیست...؟ آیا تنها نشستهای پارلمان و اداره های دولتی و دبستانها و دبیرستانها چون مربوط بدولتست مستثنا می باشند یا اجتماع های دیگر نیز که ضروریست مستثناست...؟

يك قانونگذار هیچگاه این نمی کند که يك ماده ای را با لفظی عام در قانون بگنجاند و مستثنیات آنرا نشمارد بفهم مردم و اگرارد. مادر سراسر قانونهای ایران يك چنین ماده ای سراغ نمیداریم.

پس بیگمانست که ماده بآن معنی عمومی که در نگاه نخست فهمیده می شود نیست. بلکه خواست قانونگذار تنها آن اجتماعهاست که بزیان دولت باشد و این موضوع گذشته از دلیل یا لای دلیل های دیگری دارد که اینك براین می شمارم: (۱) اساساً حکومت نظامی، بتصریح ماده دوم قانون نامبرده، برای جلوگیری از کوششهاییست که بزیان دولت و برای بهم زدن آسایش و ایمنی باشد؛ و دادگاه حکومت نظامی هم تنها برای رسیدگی بآن گونه کوششهاست. اینك ماده دوم را در پائین می آورم.

«ماده ۲ — باید محاکم نظامی موقتی تشکیل شود که با سرعت و شدت در تقصیرات و اقداماتی که برضد امنیت و آسایش عمومیت رسیدگی نمایند» پس پیداست که گفتگو در این قانون تنها از آن گونه کوششهاست «اجتماعات» که در ماده ۱۰ گفته می شود مقصود از آن نیز اجتماعهاست

(۱) این سخنبت که یکی از وزیران با نویسنده میگفت

که برای ایستادگی در برابر دولت و بقصد بهم زدن آسایش و ایمنی باشد نه هر گونه فراهم آمدن .

قضات این را نیک میدانند که ماده های یک قانونی مفسر همه یگر باشند و اینست يك ماده که ناروشتست باید با ماده های دیگر منجید و معنایش را روشن گردانند . نیک میدانند که هر قانونی در يك زمینه خاصی گزارد شده و اینست عبارتش تنها نظر بآن زمینه باشد .

۲) قانون حکومت نظامی را پارلمان گزارد - پارلمانی که بر وی اساس دموکراسی بنیاد یافته و خود نگهبان آن میباشد - و حکومت نظامی خود يك گونه حکومت دموکراسی است . اینست باور نکردنیست که حکومت نظامی برای زیر دست و پرده گردانیدن مردم باشد و آنها را از هر گونه حقوق مشروع بی بهره سازد .

حکومت نظامی در نتیجه پیشامدهای سختی برای نگهداری شهر یا کشور از آشوب و بهم خوردگی برپا میگردد و چه بسا که چند سال پایدار ماند (چنانکه اکنون همانحال را دارد) . پس اگر در زمان حکومت نظامی هر گونه اجتماع ممنوع باشد این معنایش آنست که مردم در زمان حکومت نظامی از بسیاری از حقوق مشروع خود بی بهره گردند ؛ مثلا میهمانی نتوانند ، جشن عروسی نگیرند ، بزم سوگواری برای مردگان برپا نهند ، اگر يك دانشمندی خواست مجلس درسی ترتیب دهد نتواند ، آیا چنین قانون ستمگرانه ای را يك پارلمان دموکراسی نسبت توان داد ؟ .

هر قانونی برای خود فلسفه میخواهد ، انگیزه میخواهد ، قانون گزارداده ای را که میگزارد باید جهتی برای آن در نظر باشد . برای چه يك قانون گزار بگوید ؛ در زمان حکومت نظامی مردم میهمانی هم نکنند ، جشن عروسی هم نگیرند ، بزم سوگواری برپا نکنند ؛ برای گفتگوهای سودمند فراهم نه نشینند ؟ .

اگر خواست قانون نگزار جلوگیری از آشوبست تنها باید آنها را ممنوع گرداند نه هر اجتماعی را .

شکفت اینجاست که کارکنان شهر بانی میگویند : « این گونه مجالس ها باشد ولی اجازه از شهر بانی بگیرد » . میگویم بسیار کج رفته اید . اگر اینگونه مجالسها از نظر قانون ممنوعست با اجازه شهر بانی هم نتواند بود . اگر ممنوع

نیست چه نیاز با اجازه شهر بانیست ؟ . این را در کجای قانون گفته که باید از شهر بانی اجازه گیرند ؟ .

گویا آقایان قانون را برای فرمانروایی خود میخواهند . مردم باید در کارهای خاندانی خود هم از کارکنان شهر بانی اجازه گیرند . اگر کسی میخواهد يك مهمانی کند باید برود و لایه کند و خواری و فروتنی بخود هموار گرداند و از فلان کلا نتر اجازه بخواهد و او نیز بدهد یا ندهد .

آن شبی که بسراغ ما آمدند آقای کلا نتر بیایی این جمله هارا بمیان می آورد : « حضرت تعالی که اهل قانونید . چرا بکلانتری خبر ندادید ؟ . . . » دانسته شد رنجیدگی بیشتر آقایان از اینجاست که ما از کلا نتری اجازه نخواستیم ایم .

۳) در خود همان ماده ۱۰ پس از آنکه می گوید : « اجتماعات وانجمن ها در مدت حکومت نظامی باید بکلی موقوف و متروک باشد » چنین مینویسد : « اگر اجتماعی منعقد شود باید بمجرد اخطار اولی پلیس متفرق شوند و در صورت مقاومت یا مخالفت مقاوم یا مخالف جلب بمحکمه نظامی و محکوم بمجازات خواهد شد . . . »

این را چرامی نویسد ؟ . با اخطار پلیس چه نیاز است ؟ . موضوع اینست که چون در بیشتر اجتماعها خواست و نیت اجتماع کنندگان دانسته نیست و چه بسا که يك اجتماع مورد بدگمانی پلیس باشد و آنها را يك اجتماعی بزیان دولت شناسد در حالیکه چنین نباشد قانون نگزار برای جلوگیری از اجفاف چنین دستور می دهد که بهر اجتماعی که بدگمانی رفت باید پلیس اخطار کند که پراکنده شوید ؛ و اگر نشدند چون همین ناقرمائی دلیلتست که خواست اجتماع کنندگان ایستادگی در برابر دولت میباشد و نیت آنها روشن گردیده اینست در آنحال پلیس مجاز است که آنها را باز دارد و بدادگاه نظامی فرستد . همچنین اگر در اجتماعی اسلحه در دست کسانی بود چون خود آن اسلحه دلیلتست که اجتماع بزیان دولت و برای ایستادگی در برابر پلیس میباشد اینست در اینجا نیز پلیس مجاز است که آن اسلحه داران را باز دارد و بدادگاه فرستد .

اکنون شما اگر مادام بان معنی نخست گرفته خواست را هر گونه اجتماع بدانید این دستور اخطار و شرط اسلحه که در ماده است بیکبار بیمعنی خواهد گردید . زیرا اگر هر گونه اجتماع ممنوع است و بزه شمرده میشود دیگر با اخطار چه نیاز

است ؟ داشتن اسلحه و نداشتن آن چه دخالت دارد ؟

اینها هر یکی دلیل دیگریست که این ماده ۱۰ بآن معنی که در نگاه نخست فهمیده میشود نیست بلکه مقصود جزاجتماعهای زیان آور که برای بهم زدن «امنیت و آسایش عمومی» باشد نبوده و نبایستی باشد

گذشته از اینها تاریخچه گزاردن قانون خود دلیل دیگری برای این موضوعست. این قانون در سال ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۳۲۹ قمری) در ۲۸ تیر ماه از سوی مجلس دوم گزارده شده. در آن مجلس و در آن روزها نیرو و نفوذ پیش از همه در دست دموکراتها بود. این قانون را آنها گنجانیده اند، و خود آنان همان هنگام حزب داشتند و اجتماع میکردند و رشته سیاست دولت پیش از همه در دست ایشان بود. هر هیچ معنی ندارد که بگوئیم گزاردن این قانون برای جلوگیری از هر گونه اجتماع و یا از اجتماعهای سیاسی بوده است.

برای آنکه داستان گزارده شدن این قانون نیک دانسته گردد اینک شرحی را که در بخش سوم تاریخ هیجده ساله آذربایجان (در سال ۱۳۱۶ بچاپ رسیده) در این باره نوشته ام در پائین می آورم :

« در همان هنگام روز سه شنبه بیست و ششم تیر ماه (۲۱ رجب ۱۳۲۹) ناگهان تلگرافهایی رسید که محمد علی میرزا با برادرش ملک منصور میرزا (شعاع السلطنه) و کسان دیگر از همراهان در گمش تپه استر آباد پیاده شده است . . . تا دو سه روز چگونگی را در پرده نگه داشتند و بتوده آگهی ندادند . ولی کم کم مردم آن را دانستند و از هر سو آگاهیهایی پراکنده گردید و چون دسته های انبوهی در تهران و دیگر شهرها خواهان محمد علی میرزا بودند و اینان در همه جایشور و جوش برخاستند و زبان پنگویش آزادی خواهان و سخنان نا بجا باز کرده هر زمان دروغهای دیگری پراکنده نمودند در تهران دولت «حکومت نظامی» آگهی داد و حاجی نجفقلیخان را که وزیر جنگ بود باین کار برگماشت و او تا توانست بسختگیری پرداخت . شهربانی نامهای سی چهل تن را بکابینه وزیران فرستاد که بادرستور ایشان گرفتار گردند لیکن سپه دار بگرفتن ایشان خرسندی نداشت و کم کم چنین بدست آمد که او و برخی وزیران دل بسوی محمد علی میرزا دارند و او را میخواهند این بود تا گزیر شده آن کابینه را بهم زدند . . . این کابینه نوین چون بکار پرداخت از یکسو

هواداران آشوبکار محمد علی میرزا را در تهران سخت دنبال نموده کسان بنامی را از ایشان همچون مجدالدوله و امین الدوله و ضحیر الاسلام و مانند ایشان دستگیر و بند نمود. مجدالدوله چون در شمیران بر سر خانه اش رفتند ایستادگی نمود و نوکرانش بجنگ برخاستند و دوسه تن در میان کشته گردید. این نمونه از دلیری آشوبکاران بود

شکفتن آنکه کسانی می گویند ، اگر در حکومت نظامی اجتماعات ممنوع نخواهد بود پس چه تفاوت در میان آن با حکومت کشوریست ؟ می گویم : تفاوتش را خود قانون میگوید. در حکومت نظامی رشته فرمانداری از وزارت کشور گرفته شده بوزارت جنگ سپرده میگردد ، و آنگاه برای رسیدگی بکنشاهان کسانی که بزیان دولت و برای بهزدن آسایش و امنیت بکوشش می پردازند دادگاههای نظامی برپا شود که زودتر و ساده تر از دادگاههای کشوری (عدلیه) بکار پردازند و آنگاه کیفرها سخت تر از زمانهای عادی باشد. خود قانون اینها را روشن می گرداند . من اینک چند ماده ای را از آن در پائین می آورم :

ماده ۱ — از وقتی که اعلان حکومت نظامی شود اموری که راجع بامنیت و و آسایش عمومیت با تصویب هیئت وزراء بتوسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد.

ماده ۲ — (در بالا آورده ایم)

۳ — تمام حکام و محاکم نظامی باید اهل نظام باشند .

ماده ۴ — اشخاصیکه عملاً برضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم بقتل خواهند بود .

خود همین ماده ها مقصودی را که از حکومت نظامی هست و تفاوتی را که میان آن با حکومت کشوری باید بود روشن می گرداند .

بهر حال هیچگاه معنی این ماده جلوگیری از هر گونه فراهم آمدن نیست نه تنها فراهم آمدن نهایی عادی ممنوع نیست ، فراهم آمدنهای سیاسی نیز ممنوع نمی باشد . تنها آن فراهم آمدن ممنوعست که بقصد دشمنی و تا فرمانی بادیول مشروطه و برای بهزدن امنیت باشد . این چیز است که هر کسی بافهم قضایی آنرا تواند فهمید . ولی جای افسوس است که اداره فرمانداری نظامی تهران و اداره شهربانی در نتیجه نا آشنایی بزبان قانون و اصول قضایی این ماده را بآن معنی دیگر گرفته و چنین می پندارند که خواست قانونیکز از جلوگیری از هر گونه اجتماعست ، و اینست هر زمان که خواستند کسانی را بکنشاه فراهم آمدن می گیرند و باستناد این ماده به

بند می کشند که باید گفت ، خود خلاف قانون و جرم می باشد . بلکه شهر بانی چندین تند رفته که اخطار را که در ماده ۱۰ قید شده لازم نمیدانند و همانکه چند ماده از حکومت نظامی را در روزنامه ها بعنوان آگاهی نشر کرده اند بجای اخطار گرفته بس شمارند .

داوری توده

من پیش از آنکه بانوشت های نامه پرچم آشنا شوم یکی از طرفداران جدی شعر و شاعری بودم و تصور می نمودم شعرا مردمان بفاهم و بی آرایش بوده اند و آنان راه سعادت و رستگاری را ب مردم آموخته اند و هر کس شاعر شده قبلا تجربیاتی نموده و زحمتهایی کشیده که مردم را بجانب راستی و رستگاری راهنمایی کند و هر چه به شعر آمده صحیح و قابل قبول است . اما پس از آنکه بوسیله آزادگان یا کدبل بنوشت های پرچم از نزدیک آشنا شدم از خواب غفلت بیدار شدم . معلوم گردید که بیشتر شاعران مفتخوار و شرابخوار بوده جز گدائی و خوشگذرانی و ساختن افسانه های مضر بی سر و ته و قافیه بافی و بوالهوسی هدفی نداشته اند و هیچ گرمی بادت آنان باز نشده و پیشه ای جز تملق گوئی و مدح از کس و ناکس نداشته اند . مثلا حافظ میگوید :

دلم جز مهر مهر و یان طریقی بر نمیگیرم زهر در میدم پندش ولیکن در نمیگیرم
بیا ای ساقی گلرخ بیاور باد رنگین که نگیری درد و نال از این بهتر نمیگیرم
آیا این دوشعر جز فساد اخلاق و شرابخواری و شهوت رانی و تحریک بزشتی نتیجه ای دارد پیشوائی که اختیار اخلاق خود را نداشته و مانند دیوانگان و بچه های خرد ساله هفتان خود را به هوسبازی و شهوت رانی بسپارد دیگر از او چه انتظاری داریم . چگونه گفتارش را سرمشق خود قرار دهیم . کسیکه اینطور بی شرمانه جسارت کند و طالب می و ساقی و مهر و یان و سوسو باشد و فکری از این بهتر نداند چرا باید از مفاخر ملی ماباشد ؟ ! . کسانی که از این اشخاص طرفداری میکنند اگر بیطرفانه از روی خرد داوری کنند مانند من بد رستی گفتارهای پرچم خستوان شده دل از گفتهای شاعران پاک خواهند ساخت

آبادان محمد خاکسار

بولداران و آزمندان

بار ها گفته ایم : این توده چند دردش بهم آمیخته و سر کلافه گمشده . همین دایستان بولداران و آزمندان و رفتار زشت آنان در این هنگام گرفتاری توده يك گواه نیکی بگفته های ما می باشد . زیرا ما چون میخواهیم این رفتار زشت ایشان را بریسه رسانیده سر چشمه و انکیزه آنها بدانیم تا راه چاره را نشان دهیم ، در این يك زمینه بچند درد بزرگی از توده بر میخوریم . کسانی این را يك موضوع ساده ای می شمارند و چنین میدانند که اگر در روزنامه ها گفتار ها بی نویسند و نکوهشهایی بآن آزمندان و بولداران که مایه گرانی کالاها هستند دریغ نکنند چاره کار خواهد بود و آزمندان و سرمایه داران در جای خود خواهند نشست . ولی موضوع باین سادگی نیست ، و این زشت رفتاری از بولداران ریشه هایی در میان گرفتاریها و درد های توده دارد ، و من اینک آن ریشه ها را نشان میدهم .

نخست : در این توده نيك و بد را قاعده ای نیست . در يك توده باید نيك و بد شناخته و قاعده برای آنها در میان باشد ، ولی در این توده نیست ، و هر کسی آنچه را که باهوس و سود خود سازگار میباشد « نيك » می شمارد . و آنچه را که نچنانست « بد » میخواند .

این يك موضوع بسیار ارجدار است و ما در جاهای دیگری نیز از این زمینه سخن رانده ایم .

ما بارها از ایرانیان پرسیده ایم و اکنون هم می پرسیم : در يك توده زامتیکی چیست ؟ ..

آیا اینست که هر کس آنچه را که نيك دانست بکار بندد ، و با آنکه برای نيك و بد يك قاعده ای هست ؟ .. اگر می گوئید راه آنست که هر کسی نيك و بد را خود شناسد و هر چه را که نيك دانست بکار بندد ، این همانست که امروز در ایران هست و ما نمیدانیم شما بهر چه گله می کنید ؟ .. همان بولداران و آزمندان که کالا ها را دست بدست می گردانند و هر یکی چند برابر بهای آنها را برایش کشیده می فروخته ، این کار خود را جز نيك نمیدانند . اگر میخواهید

بیازماید بیازار رفته باچند تنی از آنان بگفتگو پرداخته پیرسید . پیرسید تاییی . اینها بکرشته حقایق بسیار از جداریست که ما میگوئیم . ولی ایرانیان چه پاسخی میدهند ...

در توده ایران گذشته از آنکه یگرایی نیست ، بدانسان که شریخرده روترش میکنند . بی پروایی مینمایند . بلکه مامی بینیم هنگامیکه این گفته‌ها را از مامیشونده دادم هر دسته ای از این پولداران و آزمندان دستاویز دیگری برای این رفتاریلسوفی زده چنین میگویند : « اینها بیش نرود جلو حرص و آرز مردم رانمیشود زشت خود در دست میدارند . گذشته از آنکه هیچکس از اینان بکشور اگرقت ... » خوب ای بیخرد پستنهاده ، اگر اینها بیش نرود دیگر چه جای توده کمترین دلبستگی را نمیدارند ، آن جهودانند که در هر کجا باشند خودرکله و ناله است ! اگر این راستست که جلو آرز مردم را نمیتوان گرفت دیگر چه از مردم بیگانه شماوند ، و این حاجیها و مشهدهای مقدست که آشکاره باتوده و کشور جای رنجش و فریاد است ... ؟

دشمنی می نمایند . اساسا در ایران يك آئین یا يك قانونی که جلو اینگونه دادوستد ها را بگیرد نیست

از روی قانونهایی که در دست است و از روی کیشهایی که رواج میدار چیست ؟ باید از هر راهست پول در آورد . شرافت چیست ؟ آبرو هر کسی حق دارد يك کالائی را بخرد و دست بدست گرداند و سود از آن بردارد چیست ؟ ... اینها همه حرفست ...

هر کسی حق دارد کالائی را بهر بهایی که میخواهد بفروشد . يك قانونی که جلوی اینها یکدسته دیگر حاجی ها و مشهدهای مقدست ... و شما اگر بآنها ایراد را بگیرد نیست

در ایران همگی مردم داد و ستد و بازرگانی و دیگر پیشه‌ها و کارها را جز برای روزی در آوردن و دارائی اندوختن نمی شناسند ، و اینست به آن آزمندان نیز جای ایراد باز نمینماید . در جاییکه داد و ستد برای پول در آوردنست آنان نیز پول در میآورند و کسی نمیتواند نكوهش بآنها نماید ما میگوئیم : دادوستد یا بازرگانی یا هر پیشه دیگری برای پول در آوردن نیست . بلکه برای گردیدن چرخ زندگانی توده ایست . میگوئیم : دست بدست گردانیدن کالا که امروز در میان بازرگانان رواج می دارد يك کار نامشروعیت و پولیکه از آن راه بدست آید حرامست . میگوئیم : يك کالایی را که کسی یا کارخانه ای ساخته و پدید آورده باید یکسره بغدا ندانها فروخته شود که از آن بهره جویند ، و اگر بدست میانجی نیاز هست بیش از اندازه نیاز نباید بود . در این بازرگانی‌ها همین اندازه بست که يك کس کالاها را از اروپا بخواهد و یا از فلان کارخانه اسبهان و یزد بخرد . ولی او باید جز بخاندانها بفروشد و بیش از اندازه نیاز و رنج خود بروی آن نکشد . میگوئیم : پول اندوختن خود یکی از گناهان بزرگست ، و کسی که پول اندوختن میگوید باید او را بستشمرود و از ارجش کاست ، باید با او پاسداری ننمود .

یکدسته دیگر آنهاست که از خواندن روزنامه و کتابها گرفتار فلسفه مادی گردیده اند و در اندیشه آنان هر کسی باید زیرک باشد و پول در آورد و با خوشی زندگانی کند ، و پروای کسی و چیزی ندارد . اگر شما بیکي از آنان خرده گرفته بگوئید : « چرا باین خاندانهای بینوا رحم نمی کنید ؟ ... ؟ » چرا هر روز نرخها را بالا می برید ... ؟ » شما را يك آدم خامی شناخته میگویند : « آقا چه می فرمائید ... ؟ » مگر ما خانه و زندگانی نمی خواهیم ... ؟ مگر ما زن و بچه نداریم ... ؟ امروز جنگست ، و در همه جای جهان مردم سختی می کشند ، ما چکار کنیم ... ؟ » یا اگر با سواد باشند بدلیل های فلسفی پرداخته چنین گویند : « آقا زندگی مبارزه است دیگر ! پس آنچه مردم در اروپا ملینور میشوند بد می کنند ... ؟ من اگر صد ریال پول از شما بخواهم مجانی بمن می دهید ... ؟ »

کوتاه سخن آنکه هر یکی از آنان بکرشته اندیشه هایی دردل دارند که از روی آنها این رفتار وشت را نیک می دانند و روا می شمارند و خود را کفاکار نمی بینند. این پاسخها که ما از زبان آنان نوشتم همعراست است. اگر اینها را بزبان هم نیاورند در دلهایشان هست. اکنون ما بایرانیان می گوئیم: اگر نیکی يك توده آنست که هر کسی آنچه را که خود نيك می داند بکند، دیگر شما چه ایرادی باین پولداران و آزمندان دارید؟! آنان هر یکی آنچه را که خود نيك می داند می کند. اگر می گوئید: رامنیک بودن يك توده این نیست، بلکه نيك و بد قاعده ای دارد، می گوئیم آن قاعده کدامست؟! در کجاست؟! آیا می تواند آنرا بما بگوید؟!.

بارها گفته ایم: در این کشور چهارده کیش هست و هر یکی از اینها چیزهای دیگری را نيك و چیزهای دیگری را بد می دانند. در پشت سر آنها مادیگری و بیدینی هست که آدمی را از هر بندی آزاد می شمارد. اینست در ایران هر کس اختیار دارد هر یکی از آن کیشها را که با هو سهوا آرزو های خود سازگار می یابد بگیرد و همانرا دستور زندگانی خود سازد. مثلاً اگر کسی باده خوار است و از باده خواری لذت می برد می تواند پیرو خراباتیان گردد و شعرهای خیام و حافظ را که در ستایش باده سروده اند دستاویز خود گرداند و در اینجا و آنجا بنشیند و بدیگران که باده نمیخورند بدگوید: کسی اگر بیعبار است و از سخنپازی و یاهو بافی خوشش می آید می تواند خود را هوادار «ادبیات» خواند و شب و روز با قافیه بافی و غزل سازی و چرند گوئی بسر برد، و آنگاه بدیگران که بادیات نمی پردازند اراج نگزارد و آنان را «بنوق» خواند و بکمر بیاورد و بپردی سر قرازان بسر برد. اگر کسی بیحس و تنبیل است و از یندار بسافی لذت می برد می تواند خود را بدریای «عرفان» زند و خود را صوفی نامیده از قید های زندگانی آزاد گرداند و در اینمجلس و آنمجلس نشسته مفت خورد و مفت گوید و یکممر با این بستی بسر برد، و بسا اینحال بمردم بدگوید و آنان را «قشری» نامد. کسی اگر آزمند و بی پرواست می تواند خود را بمادیگری زند و بهر بدی پر خاسته از دزدی و دغلتکاری نیز پرهیز نکند و عنوانش این

باشد که زندگانی ببرد است و آدم باید زیرک باشد و پول در آورد. کسی اگر خودخواه و پستهاد است و میخواهد خود را از توده کنار کشد و همیشه بمردم زیانبرازی کند، می تواند خود را بیک ملای مفتخواری ببندد و دیندار و «مقدس» گردد، و در این مجلس و آنمجلس بنشیند و از قانون و مشروطه بدگوید، مین پرستی را (بت پرستی) نامد، پول دولت را حرام خواند و کارکنان ادارات را فاسق شمارد، و بدینسان حس خود خواهی خود را بکار اندازد. بهر حال برای هر گونه بستی دستاویز هست، برای هر گونه هوسبازی یکمراهی باز است. تا آنجا که اگر کسی بیناموس باشد و بخواهد زن نکیر و بابیناموسیها زندگی کند می تواند بنام «ذوق ادبی» یا هر گونه بی پروایی خواست خود را پیش برد و کسی هم ایراد نکیرد.

اینگونه بیناموسان در همین تهران میبودند و هستند و مردم نیز آنان را می شناسند، و شگفتتر آنکه ایرادی هم نمیگیرند، بلکه هر یکی از آنها که می میرد بنام يك «ادب بزرگوار» بالایش می برند و بزرگش می گردانند و در روزنامه ها و رادیو یاد او می کنند. (چنانکه یکی از آنان چند هفته پیش مرد و دیدیم که چه ستایش ها از او کردند و چه جایگاهی برایش درست کردند.) اینها نمونه هاییست که چگونه در این توده نيك و بد درهم گردیده و هر کس هر چه را که میخواهد میتواند جامه نیکی بان بپوشاند و بایشانی باز انجام دهد. بلکه برای بیگانه پرستی و کوشش بنا بودی توده و کشور نیز بهانه هست و می توان بنام (حزب سازی) یا بیگانگان در آمیخت و افزاردست آنها گردید و سود ها جست.

دوم. آن حسیکه نیکی را دوست، و بدی را دشمن دارد در ایرانیان از کار افتاده. این درد دیگری در این توده بدبخت است. خدا بآدمیان حس داده که چون از کسی يك کار نیکی سرزد او را دوست دارند و ارجش گرانند، و اگر کسی بدکاره بود او را دشمن دارند و بدتش شمارند. این حس خدادادی نیز در میان این توده بیکاره گردیده. اینان نه تنها برای شناختن نيك از بد يك قاعده ای ندارند آن چیزهایی را که بد می شمارند اگر از کسی سرزد دشمن نمیدارند و از اراج آن کس نمی کاهند.

برای این صدگواه توان آورد ، در زمان کشاکش مشروطه و استبداد یکدسته بزرگی از درباریان رفتارشان این بود که هر زمان که استبدادچیرگی می نمود بآنسو می گریایند ، و هر زمان که مشروطه نیروی درمی آمد رویانسو می آوردند ، کار بجایی رسید که چون در سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) محمد علی میرزا بیگار درمانده شده از تاج و تخت دست برداشت ، چند تن از آنانکه در باغشاه وزیر بودند بی هیچ پروایی رو بازادیخواهان آوردند ، و در اینجا نیز وزیر شدند ، رئیس مجلس شدند ، و کسی بآنها ایراد نگرفت که شما سیزده ماه بود که در باغشاه بودید و باتوده جنگ میکردید ، بلکه همانکسان سپس از «وجهای ملت» گردیدند و هنوز یکی از آنها زنده است و با صد بی پروایی روز می گزارد و کسی هم او را بدکاره نمی شناسد .

آزادخواهان کسانی در باغشاه در دادگاهی که محمد علی میرزا برای مجاکمه آزادخواهان برپا گردانیده بود عضو بوده اند ، و سپس همان کسان بمیان توده آمده اند و یکی از آنان اکنون نماینده مجلس است و سالانه پول گزافی بجنب می ریزد و کسی هم او را بدکاره نمی شناسد .

چرا دور می زویم . یکدسته بزرگی در همین تهران و در جاهای دیگری در زمان رضا شاه گرد او را گرفتند و چابکوسی و پستی بازیان و خامه و دریغ نکفتند ، و چون آنشاه برفتاد بیگار بازگشتند و بدگویی آغاز کردند ، و این رفتار بسیار زشتی که از آنان سرزد مردم نیز چندانکه می بایست پروایی ننمودند و بآن کسان ایراد نگرفتند و از آن بیزاری نجستند .

این خود بیماری بزرگ دیگری در این توده است . بیماری بزرگی که به تنهایی مایه نابودی یک توده تواند بود . یکمردمی که بدان را خوار نداشته بآنان با دیده توهین ننگرند ، و نیکن را بزرگ نداشته بآنان ارج نگرارند در جهان روی رستگاری نخواهند دید .

سوم : اینمردم از بس کیج و درمانده اند شما هر چه دردها را بشمارید و راه چاره را نشان دهید بی پروایی می نمایند ، بلکه ریشخند و آزار بشما دریغ نمی گویند ، ولی چون هنگامی می رسد که میوه تلخ آن درد ها و گرفتاریها را می چشند ، در آن زمان است که بتکان می آیند ، و این هنگام نیز

یکگاه چاره ای که می شناسند گله و ناله و فریاد است و میخواهند از این راه بلای رسیده را باز گردانند

یکدسته انبوهی از این توده چندان کیج و درمانده اند که رابطه میان پیش آمد ها را در نمی یابند و همچون کودک تنهارویه بیرون کارها را می بینند . این گرفتاری که امروز برای ایران پیش آمده و گرانی و گرسنگی سختی رخ داده ، گروه انبوهی انگیزه آن را نمیدانند و هر کس از پیش خود عادت دیگری می اندیشد . فلان ملای نا فهم می گوید : زنها چون رو باز کردند خدا این بلا را فرستاد ، فلان حاجی گفته پرست می گوید : از روزیکه مشروطه باین کشور آمد بلا از ما کم نیست ، فلان جوان بی دانش میگوید : همه اینها تقصیر وزراء و نمایندگانت که بکار نمی پرد ازند . هریکی یک سخن بیسای دیگری میگوید یک گروه انبوه دیگری این گرفتاری ایرانیان را یک چیز ساده و سر سری پنداشته چنین می دانند که تنها با گفتن و نوشتن چاره تواند بود . مثلاً در همان زمینه یولداران و آزمندان که بیایی نرخها را بالا میبرند و خاندانهای بینوا را از پا می اندازند کسانی چنین می پندارند که اگر در روزنامه ها بگوشت کنند و یا پند و اندرز دهند چاره خواهد بود . و اینست برخی روزنامه ها گفتارها می نویسند . یاره ای نیز بنزد من آمده می گویند : شما نیز چیزهایی بنویسید .

برخی نیز چاره کار را قانون گزاردن می دانند و چنین می گویند : باید یک قانون سختی برای اینها گنجانید و اجرا کرد . در این همه سالها این را در نیافته اند که از قانونها بیکه می گذرد نتیجه ای بدست نمی آید

اینان آن نمیدانند که یکمردمی که در یکجا می زیند تخت برای آنها یک راهی لازم است که همگی با آن راه زندگی کنند و همگی نیک و بد را از روی یک قاعده بشناسند و دیگر این نباشد که هر کسی به نیک و بد معنای دیگری دهد . دوم باید آیین یا قانون خردمندانه ای در میان باشد که جلوبیدادگری آزمندان و بیدادگران را بگیرد . سوم باید همگی آنمردم یکشور و توده علاقه مند باشند و فیروزی کشور و آسایش توده را بخواهند . با اینهاست که یک توده با هم توانند زیست ، و کرانه زندگانی آنان دچار سختیها نخواهد گردید .

چگونگی و از چه راه آفریدگار بمایاری میکنند؟

دانشمندان و فیلسوفان دیرین و کنون معتقدند که یک نظام هندسی در جهان فرمانرواست و هیچیک از کارهای اینجهان از کوچک و بزرگ بدون سبب و انگیزه بوجود نمیآید و هریرگی که از درخت بزمین افتد در زیر تأثیر یکی از عوامل طبیعی میباشد و ممکن نیست که بدون علل و اسباب مکشوفه یا نامکشف کوچکترین واقعه ای در جهان صورت وقوع پیدا کند خلاصه قاعده کلی عات و معلول در سراسر موجودات از جماد و نبات و جانوران در کره زمین و در کرات دیگر جاری و روان است نهایت گاهی علل و جهات در نظر علمای موضوع روشن و آشکار است مانند پیدایش شب و روز در اثر گردش وضعی زمین و زمانی علل قبیله نظری است و علمای علم طبیعی فروضی برای آن قائل شده اند که هنوز هیچیک از آنها منجز و مسلم نیست مانند علل پیدایش کره زمین و مانند آن و تاکنون هم علل بخش بزرگی از امور که در این جهان دیده و شنیده میشود بر دانشمندان معاصر هم مجهول است و شاید یکصد هزارم آنها هم تاکنون کشف نگردیده ولی همه دانشمندان علوم طبیعی همداستانند که گیتی و آنچه در آن است دارای نظم و آراستگی شکفتی است که نمیتوان حدوث امری را در اینجهان بیرون از این نظام حیرت انگیز دانست .

کیشها عکس این نظریه را دارند . آنها میگویند : خدا بهر کس که خواست کمک نماید اسباب و عات لازم ندارد . آنها میگویند اگر کور مادرزاد هم به بیشگاه کبریائیش ملتجی شد ممکن است دید گانش بینا و روشن شود . چنانکه در کیش شیعه با آنکه معتقدند : الله لایجری الامور الا باسبابها نه تنها برای خدا این قدرت نمائی بدون وسیله را قائلند بلکه پیغمبر و امامان خویش و حتی امامزاده ها را اعم از مرده و زنده صاحب این نیرو میشناسند .

شاهم بارها این آراستگی و وجود نظم و ترتیب را در کارهای جهان یادآوری کردید و همین نظام بزرگ آفرینش را دلیل بر وجود آفریدگاری میدانید که انگیزش این دستگاه عظمت و قدرت بازاده اوست . و نیز بارها گفته اید :

کسانیکه در شماره نخست نامه آقای چهره نگار را خوانده اند او را می شناسند . این جوان با آنکه از یکتا خاندان بهائی و خود از مردم شیراز است نه بهالیکری و نه شیرازیگری برده بروی فهم و خردش فرو نهشته و او را از « آماج پژوهی » که از گهر یقین و گرانمایه ترین خویهای آدمیست بی بهره نگردانیده است که اکنون یکی از کوشندگان بسیار هنرمند و کادریست کوششهای این جوان در پرورد و جرد و هو ده ای که از آن بدست آمده نیک نشان میدهد که ایرانیان با همه آلودگیهای بسیار که گرفتارش گردیده اند باز آن شایستگی را که در فشار راه رستگاری شرق باشند از دست نداده اند .



آقای چهره نگار

روزبه یا « جشن »

در شماره ۲۴ پرچم زیر گفتار : « یک نشست فراموش نشدنی » مرقوم شده بود چون در فارسی برای عید نامی نداریم « بهروز » را بآن معنی برمی گیریم و چنین نهاد شد که هر که را ایرادی باین پیشنهاد دیگری هست در نشست های دیگر بمیان آورد . این است می نویسد در میان کردان که زبانشان ماخوذ از اصل ریشه فارسی باستانی است عید را جز نمیگویند و شاید همان جشن باشد ولی چون کلمه ایست آریایی گرفته شود . عمادی **پرچم :** بنویسند . دانشمند سیاس می گزایم و آنچه نوشته راست است . ولی چون بواژه جشن در معنی خودش نیاز مندیم . (زیر) جشن از عید جداست وجه بسا یکروز عید باشد و جشن نگینند و یکروزی عید نباشد و جشن گیرند (از این رو باید برای آن واژه دیگری داشته باشیم و برای آن « روز به » را برگزیدیم که امسال در کارتهای نوروزی بکار بردیم و شناخته گردید .

هیچکاری در اینجهان بی انگیزه نتواند بود. از سویی هم میگوید چون مایه‌آوار را ستیها هستیم خدا بلامست. من میگویم باو ف اینکه ما در تحت تأثیر علل و اسباب در اینجهان زیست میکنیم و نتیجه هر کاری گذشته از کوشش بستگی بعلم و اسباب موجد و مولد آن کار دارد چگونگی خداوند با کسانی که پیروی از اوامر و آئینش مینمایند همراهی و یابوری میکند و با کدام وسیله به بندگانی که او را خشنود میگردانند کمک و یاری مینماید و از چه راه آرزو و خواستشان را اجابت نموده و مقاصدشان را زلاحظ اینکه نزدیکتر باو هستند انجام میدهد. در صورتیکه دستگاه طبیعت سیر طبیعی خودش را مینماید و تنها علل و جهات موجد معلول هستند و این قاعده استثناء نسبت بموجودات ندارد پس معجزات در امور بشر چه دخلتی دارند؟ و دعا و نیایش با اینوجه بی اثر است و فایده ای در اینجهان بر آن مترتب نیست حال آنکه آزادگان همیشه از پروردگار استعانت میجویند و خدا را بیکانه پشتیبان خودش میشناسند.

میگردانند امام غزالی جمع بین عقیده فلاسفه و اسلام کرده معتقد است: بآنکه نظام طبیعی عالم وجود ذره ای از گردش طبیعی و سیر منظم خودش منحرف نمیشود اگر اراده و مشیت خداوند تعاق بگیرد که یکی از بندگان خاصش توجه نماید این انحراف باشکال مختلفه ظاهر میگردد مثلاً اگر پزشکان جهان همدستان باشند که مرض سرطان قلبی درمان ناپذیر است ولی مرض مبتلا باین مرض استفاته بدرگاه آفریننده نماید و دعایش بهدفع اجابت رسد باوجودیکه کلبولهای سفید خون بیمار با تمام رسیده و در او هیچگونه یارای مقاومت به تصدیق پزشکان دیده نمیشود و ساعات واپسین را طی میکند خداوند در او نیروی خاصی پدید میآورد و شفایش میدهد بنحویکه آثار بیماری سرطان بیکبار زائل گردد.

مقصود آنست که شما بآنکه مانند فیلسوفان و علمای طبیعی معتقدید انجام کاری بی انگیزه نتواند بود یاری خدا را به بندگانش از چه راه میدانید. آفریدگار با وسیله و سبب بر دم کمک مینماید و یا آنکه معتقدید از راه ویژه ای از بندگانش را یابوری میکند؟ بهر حال خواستارم پاسخ این پرسش را برای آگاهی آزادگان در روزنامه بنویسید.

پیرچم: این نوشته را یکی از یاران قزوین فرستاده که چون خود او

نامش را ننوشته مانین نمی نویسیم، و او را در همه جا بنام «پرسنده» خواهیم خواند. مادوست میداریم هر کس از یاران ما در این زمینه ها، هر چه ایراد می اندیشد بنویسد، بنویسد تا پاسخ دهیم و روشن گردد. مایه گوئیم: باید همه از روی آمیقا زیست، پس باید آمیقاها را (تا آنجا که می توانیم) بی برده گردانیم. امروز کاریکه دین باید کند اینهاست.

اما پاسخ پرسنده: ما باز می گوئیم: اینجهان یکدستگاه سامانیست که از روی یک آیین استواری می گردد. باز می گوئیم: هیچکاری در آن، بی انگیزه نتواند بود. اینست دانسته ما در این باره. اگر این دانسته با گفته های فیلسوفان یکی در آمده با کی نیست. در آیین ما کسیکه بیمار شده باید درمان پردازد تا بهبود یابد، کسیکه وامدار گردیده باید بکوشد و پول بدست آورد تا وام خود دهد، مردمیکه دچار پراکنده گی و پربشانی گردیده اند باید راه چاره را پیدا کرده خود را باتلاش از آن گرفتارها بیرون آورند. با «دعا» و «نذر» و لایه بخدا، و شکیبایی چاره باینها نخواهد بود. غلطت آنچه گفته اند: «من صبر ظفر» و یا:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند از اثر صبر ثوت ظفر آید. امروز یک گمراهی بزرگی در میان ایرانیان همینست که بکارها از راهش نمی کوشند و زری بسیج زمینه برای آسایش و خوشی نمی باشند، و چون در نتیجه این نادانی و گمراهی بسختی می افتند، آنها گام نیز میخواستند با «دعا» و «نذر» و روضه خوانی و میانجی برانگیزی چاره کنند. مثلاً در سوزن بهنور و باردهی همچون ایران بکشاورزی ارجی نمیگزیند و بکشاورزان هر گونه ستم سزا می شمارند و آنان را از یا می اندازند، ملایان و روضه خوانان بمنبر رفته از جهان نکوهشها می سرایند و مردم را از پرداختن بزندگانی بیزار می گردانند، و آنگاه در چنین سالی که در نتیجه پیشامدها خورنده در ایران بیشتر و خوراک کمتر است، صدها بلکه هزارها کسان، غله برای دیگران می خرند و یانهانی بکشورهای بیگانه می برند، و چون بانگیزه این نادانها و پستیها دچار کمبایی و گرسنگی می گردند، بجای اینکه بخود آیت و بچاره آن نادانها و پستیها کوشند، دست بدامن «دعا» و «نذر» و «روضه خوانی» و «زیارت» می زنند، و یا بناله و گریه و زاری می-

پردازند ، و از گله و فریاد و فغان باز نمی ایستند .

اگر نیک نگرید اینان رفتار بیفرهنگانه زشتی بخدا می کنند چه از یکسو خدا را شناخته و را همچون یک پادشاه خودکامه هوسمندی می پندارند که در بالای آسمان نشسته و چشم باینجهان (بلکه باین یک کشور) دوخته ، که همیشه بدی از مردم دید بآنان خشم می گیرد و بکیفرکاری برخاسته پتیاردها . از گرسنگی ، بیماری ، زمین لرز ، چنگیز ، تیمور و مانند اینها می فرستد ، و سرس چون مردم رو بسوی او می گردانند ، و قربانی سر میبرند ، میانجی برمی انگیزند ، زاری و خواری از خود می نمایند ، خشمش فرو می نشیند ، و بآنان می بخشاید ، و پتیاردها را باز می گرداند . اینست پندار آنان در باره خدا . ایست آنچه از پیشوایان خود یاد گرفته اند . از یکسوهم نادانها و پستیهای خود را که انگیزه این گرسنگی و نایابیت بگردن نگرفته چنین وا می نمایند که گرفتاری جز نتیجه خشم خدا نیست . روشنتر گویم : گستاخانه گناه را بگردن خدا می اندازند

یکی از یاران میگوید : در یکی از شبهای رمضان بمسجد یکی از ملایان بنام تهران رفتم . دیدم سخن از گرانی خواربار و از کمیابی آنها می راند ، و انگاه رو بزنها گردانیده چنین میگوید : « دیدید جوراب بپا نکردید ، هر شب بسینما رفتید ، خدا غضب کرد ، پس بیایید در این شب احیا با خدا صلح کنید ، امشب در این مسجد بعبادت پردازید . . . » ببینید نادان تیره درون - تنها برای آنکه یکشب احیا مسجدش پر باشد - چه دروغی بخدا بسته ! . . . ببینید چه گستاخی و بیفرهنگی نموده ! معنی اینسخن آنست که خدا از جوراب نبوشیدن و بسینما رفتن زنان ایران چندان خشمناک گردیده که بکینه جویی پرداخته و گرسنگی و کمیابی باین کشور فرستاده . یکی نگفته : ای تیره درون ، خدا کینه زنان هوسباز تهران و تبریز را میجوید از بینوایان پوشهر و بنوععباس ؟ اینان بهوسبازی و بی پروایی می پردازند ، و خدا آنان را از گرسنگی میکشد ؟ از این گذشته ، مگر این گرانی یا نایابی را خدا فرستاده ؟ .. خدا چه کرده که این گرانی یا نایابی پدید آمده ؟ .. آیا باران نفرستاده ؟ .. آیا سن و ملخ فرستاده ؟ .. آخر چه کرده که گرانی را پدید آورده ؟ .. ای روسیاه اگر توده ناهم و نادانست و سزای ناهمی و نادانی خود را میباید گناه خداست ؟ .. وای بر تو ای تیره درون روسیاه !

دو باره میگویم : این یک گمراهی بزرگی از ایرانیانست . ایشان خدا را نمیشناسند و آیین او را نمیدانند . باید گفت : ای نادانان خدا یک پادشاه خودکامه هوسمندی نیست که از دیدن بدیها خشم گیرد ، و از شنیدن لایه و ناله خشمش فرو نشیند . باید گفت : خدا برای گردش اینجهان آیینی گزارده ، و آن آیین با لایه و درخواست شما دیگر نگردد . اینرا خدا گزارده که چون کسی بیمار گردید باید بمرمان پردازد ، چون کسی وامدار گردید باید بکوشد و پول بدست آورد و وام خود پردازد ، آنمردمی که گرفتار کمیابی یا گرسنگی گردیدند باید به بینند انگیزه آن چیست و از راهش بچاره کوشند . آن دعا نویسی که میخواهد بیماری را با دعا دور گرداند بآیین خدا میچنگد ، آن سیدی که میگوید : « نذری بمن کن تا وامت پرداخته شود » دروغ بخدا می بندد ، آن ملایی که اکنون بشما میگوید : « دعا کنید ، روضه خوانی برپا گردانید ، بزیارت روید تا این گرسنگی رفع شود » خدا را نمیشناسد .

این اگر خدا را شناختی آیین او را نیز دانستی . اگر خدا را شناختی به چنین دروغی گستاخی نمودی . دو باره میگویم این گرسنگی نتیجه نادانها و ناهمیهای توده است و تا آنها برداشته نشود این گرنه گرفتاریها همیشه خواهد بود . اندستورها که ملایان میدهند خود از انگیزه های این گرسنگی و نایابی میباشد نه اینکه چاره بآن تواند کرد .

من میشنوم ، چون مامی نویسیم که « دعا » و « نذر » و مانند اینها سودی ندارد کسانی به هیاهو برخاسته میگویند : « پس کارها دست خدا نیست ؟ .. » و این را دستاویزی میگیرند که بما تازند .

باید گفت : ای ناهممان کارها در دست خداست . لیکن همان خدا چنین آیین نهاده که هر کاری جز از راهش و با افزایش پیش نرود . یک بزرگری تا تخم نکارد دانه ندرود ، یک گاوکاری تا دیوار و آسمانه نسازد خانه پدید نیآورد ، یک مردمی که در کشوری میزند تا یکدل و یکزبان نگردند و آن کشور را خانه خود دانسته بنگهداری و آبادیش نکوشند از آسایش و خرسندی بهره نیاهند . اینها را خدا گزارده و هیچگاه با « دعا » و « نذر » و لایه این و آن گزارده خود را دیگر نگرداند . شما ناهممان که « مین پرستی » را که همان نگهداری کشور است

«بت پرستی» مینامید، و ملایان را بالای منبر رفته مالیات دادن بدو و بس بازی رفتن را «حرام» مینامیدند. و بدبستان و ثبت اسناد و قانون و اداره های دولتی و هر چیزی که ملایه سامان و آراءش کشور است دشمن میدانید، و بجای یکدلی و یکزبانی در یک کشور چهارده کیش میدانید، این ناگزیر است که همیشه گرفتار سختی ها باشید، و اینکه میخواهید با دعا و لایه و گوسفند سر بریدن و روضه خوانانیدن بجاره کوشید، این خود نافهمی دیگری از شما میباشد. شما گویا میخواهید خدا را فریب دهید و بشکستن آیین خود وا دارید! وای بر شما ای نادانان! اگر نیک بجویند و ببینید نادانی ایندهسته مردم زرقش و ریشه دار تر از آنست که ما در اینجا گفتیم، و راستی اینست که آنان باینجهان باین آیین و سامان خدایی ارجی نگذارند و تو گویی آنرا از خدا نمی شمارند، و از اینجهاست که همیشه بکارهای شکست و ناهمبشگی ارج گزارده، تنها در آنگهنگام است که یاد توانایی خدا کنند.

مثلا درخت که در بهار سبز میگردد و گلهای سرخ و سفید از آن می دمد خود سراپا شکفتیست. این برگها و گلهای در کجا بوده؟؟ اینها از کجا پدید می آید؟؟ اگر همه مردمان گرد آیند آیا یکدرختی چنین توانند ساخت؟؟ این نمونه شگفتی از توانایی خداست. ولی آن نادانان باین ارجی نگذارند، و اگر یکدرختی در پاییز گل کرد که ناهمبشگفت تنها در آن هنگامست که یاد توانایی خدا کنند، «قدرت خدا را تماشا کن!». این شب و روز که می آید و میرود در پیش آنان هیچی نیست. ولی اگر بشنوند یک جایی هست که چندماه پیاپی شب است و چند ماه پیاپی روز در آنگهنگامست که توانایی خدا را بیاد آورند. در همه جا و در همه چیز چنینند و جز در بی کارهای شگفتی نباشند.

اینست درباره برانگیختگان نیز شکست کارهایی را در بایست شماره اند. باید از سنگ شتر دریابورد، از انگشتان چشمه روان سازد، با سوسمار سخن گوید، آفتاب را برگرداند. باین کارهای بیرون از آیین خدایست که ورا توانند شناخت. اینکه یک برانگیخته بر غیزد، و آمیغها را باز نماید، و با گمراهیها نبرد کند، و خرد ها را بتکان آورد که نشان راست اینهاست در نزد آنان

ارجی نمیدارد.

همچنین در باره آئینده نیز یکدشگاه شکفتی از پندار خود بر پا گردانیده اند: امام ناپیدا که هزار سال بیشتر است زنده و نابیداست، در مکه بیرون خواهد آمد، یارانش از تالقان و قم، با «طی الارض» در نزد او خواهند بود، آفتاب از مغرب سر خواهد بر آورد، تورپ و تفنگ و بعب از کار خواهد افتاد. اینست راهیکه برای نیکو جهان می پندارند.

از اینجهاست که درباره گردش جهان، و راهبری آفریدگار نیز، آیین و سامانی را که خود او گزارده نمی شناسند، و اگر بشناسند ارجمت نمیدارند، و به هوسبازی و نادانی گردن بآن نگرا نه میخواهند در اینجهام شکست کاری باشد. میخواهند مردم دعا کنند و خدا نیز دعای آنان را بپذیرد، و از راههایی که بیرون از آیین جهانست، داخواه آنان را بکار بندد. یکی از آنان با یک بیماکی میگوید: «اگر خدا دعای مردم را نخواهد پذیرفت پس چه خداییت؟؟» دیگری بیغردانه مثل آورده میگردد: «یک پادشاه حق دخالت در مملکت خود داد، و خدای حق دخالت ندارد؟؟» بدتر از همه آنکه این نادانی خود را از نیروی «ایمان» شناخته گردن میکشند و بخود میبالند و بدیگران برتری میفروشند.

در نتیجه همین نادانیهاست که می بینید فالگیری و رمل اندازی و دعانویسی و جادوگری در این کشور رواج بسیار می دارد. کسانی میروند و سالها دردانشکده ها بسر برده داش می اندوزند، و با ایشجال از گرویدن بفالنگیر و جادوگر خودداری نمیتوانند.

میدانم اینها را که میتویم نضت بچخش و هایشوی خواهند پرداخت، و سپس که درمانند و پاسخی نتوانستند چنین خواهند گشت: «ما این را میگوییم. مگر ائمه ما نفرموده: «ای الله ان یجری الامور الا باسبابها» یکی از رفتارهای شکست آنان همینست. دلای آنان اینانست که همه چیز در آ هست. ولی باید پرسید: «اگر امامان شما چنان گفته اند و آنسخن راستست و شما بآن باور میدانید پس بهر چه نمی گزارید مردم بزندگی از راهش کوشند؟؟» بهر چه مردم را بکارهای بیهوده ای که هنایش در زندگی ندارد و امیدارید؟؟ بهر چه مردم میگویند: بدوالت مالزیات دهیم و بسر باری نروید؟؟ بهر چه بامشروطه دشمنی میکنید؟ بهر چه پادانشها

بشرد می پردازید ؟! .. امروز مایه نیرومندی دولت و آبادی کشور اینهاست که شما با همه آنها دشمنی می نمایند ، و با اینحال در برابر ما ایستاده میگویند: ما نیز گفته شمارا می گوئیم: « ای الله ان یجری الامور الا باسبابها » . بیشتر می شما تابعیایی رسیده که پاسبانان که شب تابامداد در خیابان می گردند و بیخوابی و سرمارا بخود هموار می گردانند تا مردم در خانه های خود آسوده بخوابند ، شما می گوئید کارشان و پولشان « حرام » است و بدو زخ خواهند رفت . ولی از انسوی اگر شبی دزدی بخانه تان بیاید و چیزهایی ببرد فردا بکلانتری تاخته فریاد و هایشوی بلند می کنید و داراك خود می طلبید ، و ناسازگاری آنسختن و این رفتار را در نمی یابید ، و پس از همه اینها « ای الله ان یجری الامور الا باسبابها » را برخ ما می کشید ، و من نمیدانم شما چه نامی دهم .

این هم بگوئیم که تنها این نادانان نیستند که آیین خدارا نمی شناسند . بیشتری از جوانان درس خوانده و بسیاری از روزنامه نویسان نیز بآن نادانی دچار می باشند . زیرا ایرانیان نیز بجای آنکه هرچشمه گرفتاریهای توده را بشناسند و از راهش بکوشش پردازند ، بجای آنکه هر يك نخست بخود پرداخته از آلودگیها پاک شوند و سپس بپاک گردانیدن دیگران کوشند ، بجای آنکه گردن بآمیغها گزارند و همگی بیکراه در آیند ، بجای آنکه هوسهای بیهوده را بکنار نهاده پیروی از خرد کنند ، تنها بهیاهو و تند نویسی بس می کنند و از ناله و فریاد نتیجه می خواهند . اینان نیز در گمراهی و نادانی فرو رفته اند . بارها دیده میشود می گویند : « باید تند نوشت : باید نترسید » . می پندارند که از تند نوشتن و باین و آن تاختن سودی خواهد بود .

از سخن خود دور نیفتیم : این بسیار راستست که در اینجهان هیچ چیزی بی انگیزه نتواند بود ، هیچ کاری بیرون از آیین سپهر رخ نتواند داد . اینکه ما میگوئیم : « خدا با ماست » خواستمان آنست که خدا این کار ما را خواسته ، و زمینه پیشرفت آنرا « با انگیزه و افزار » بروی ما گشاده . زیرا در این راه که ما میباشیم و دست بهم داده میکشیم همه آمیغها را باز می نماییم ، و همه سود جهانیان را نشان میدهم . ما معنی راست و درست جهان و زندگی را روشن گردانیده و يك شاهراهی برای زیستن بهمگی نشان میدهم . این یک چیز ساده ای نیست . این فیروزی

جز باخواست خدا نتوانستی بود . هزاران کسان در این زمینه بسختن پرداخته و یا براهنمایی کوشیده اند . ولی کدام يك را چنین فیروزی رخ داده ؟!

این راهی که ما می پیماییم با دانشها ، با سود و زیان زندگی ، با خدا و و آیین او با هر سه بهم بستگی میدارد ، و با اینحال کمترین خرده ای در آنها نیست . يك کسی از هر راه که بیاید ، و با هر نگاهی که بنگرد يك ایرادی در آن پیدا نخواهد کرد . امروز در روی زمین دانشکده ها با هزار ها ، و دانشمندان با ملیون ها شمرده میشوند ، و زه نی نیست که سخنانی راست و کجش پوشیده تواند ماند .

در همین گفتار ، من ایرادهایی بملایان و پیروانشان گرفته ام . ولی آنان يك ایرادی بگفته های ما پیدا نخواهند کرد . مانند همین سخن را بدیگران نیز توانیم گفت .

این پرسش را که شما میکنید من نیز کرده و تا پاسخ نشنیده ام بیکار بر نخاسته ام . « آمیغ پژوهی » یکی از گهریترین خویهای آدمیست . هر مردی که روان و خردش بیکاره نگردیده خود در جستجوی آمیغت ، و همینکه این گفته های ما را بشنود ، همچون تشنه ای که بآب رسد ، آت را خواهد پذیرفت و در راه پیشرفت آن بکوشش و همراهی خواهد برخاست . در جهان همه پیشرفتها از این راه بوده .

امروز ملیونها مردان با فهم و خرد میباشند که در جستجوی چنین آمیغهایند . و نمونه اش جانشانیهایست که از یاران ما (بویژه از جوانان) پدیدار میباشد . در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تفنگ نیست ، و نیرو های دیگری هست که توپ و تفنگ را از کار میندازد .

از آنسوی امروز گرفتاریهایی که در جهانست جز نتیجه گمراهیها نیست . این کیشهای گوناگون و این ناهمیها که از پیشروان پدیدار است ، و آن دسته بندیهای سیاسی و آن جنگها و کشاکشها که در میان دولتهاست . اینها بیش از همه نتیجه روشن نبودن آمیغهاست . کیشها از اینجاست که معنی راست دین را نمیشناسند ، و این کشاکشها از آنجا که معنی زندگی را نمی دانند . ایست ما چون معنی راست جهان و زندگی را که همان دینست روشن میکردانیم و خود راه چاره باین گرفتاریها

باز میکنیم . این ناگزیر است که هر خردمند یا کمرونی که از این گرفتاریها دلگیر است با ما همراه و هم آواز خواهد گردید .

این خود دلیل استوار است . ولی در اینجا یکدلیل دیگری میباشد که بهتر است آنرا نیز روشن گردانیم :

چنانکه میدانیم آدمیان از روزیکه پیدا شده اند همیشه رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند ، و اکنون نیز می دارند . آیین پیشرفت در همه چیز روانست . بگفته دانشمندان روزی بوده که آدمیان در غارها و جنگلهای زیسته اند ، که هیچیکی از افزارها و کالاهای کنونی را نداشته ، هیچیکی از کشاورزی و درخت کاری و دام پروری و خانه سازی و مانند اینها را نداشته ، از دانشها و آگاهیهای یکبار بی بهره می بوده اند . پوشاک و گسترک نمیداشته اند ، و خوراک جز از میوه های جنگلی نمیخوردند ، و زبان برای سخن گفتن نیز در میانشان نمی بوده .

چیزیکه هست از همان آغاز پیدایش رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند و هر زمان گامهای دیگری در آن راه برمی داشته اند تا امروز باینجا رسیده اند که هستند ، و ما اگر بخواهیم تنها نامهای افزارها و کالاهای ایشان را بشماریم ، و با نهرستی از دانشها و آگاهیهای آنان دهیم ، باید صفحه های بسیاری را سیاه گردانیم .

این چیز است که دانشمندان در باره آدمیان می گویند و بادلیلها روشن می گردانند ، و چون آنان در این زمینه بگشادگی و درازی سخن رانده اند ما بهمنی چند جمله بس کرده نیازی بسخن دراز نمی بینیم . آنچه ما می باید بگوییم آنست که این پیشرفت آدمیان همیشه از دو رشته باید بود :

یکی از راه افزار سازی ، و افزودن بشکوه بیرونی زندگانی ، و جلورفتن در دانشها و آگاهیها (که می باید آنرا راه دانشها بنامیم)

دیگری از راه شناختن معنی راست زندگانی و آدمیگری ، و زیستن با آیین خرد ، و بهره یافتن از آسایش و خرسندی (که می باید راه دین بنامیم)

این دو رشته یکی نیست و از هم جداست . ولی بیکدیگر بسته میباشد و همیشه باید توأم باشند تا نتیجه بدست آید ، و گرنه از پیشرفت در رشته یکم تنها نتیجه درستی در دست نتواند بود .

برای روشنی سخن از خود داستان گواهی می آورم : چنانکه گفتیم آدمیان از همان آغاز پیدایش رو به پیشرفت و بهتری داشته اند ، و اینست از بیکسو بساختن افزارها و کالاهای پرداخته اند (که بگفته دانشمندان تقرنهای بسیاری جز سنگ و استخوان را نداشته هر چه میساخته اند جز از اینها نمی ساخته اند ، تاسیس سفالکاری یاد گرفته ، و بس از قرنهایی نیز پی بس و آهن و فلزها برده اند) و از بیکسو نیز بکشاورزی و دام پروری و نگهداری مرغان و ساختن خانه ها و مانند اینها برخاسته اند ، و همچنین کم کم دانشها و آگاهیها اندوخته اند ، و آتش را شناخته در زندگانی خود بکار برده اند ، و زبان برای سخن گفتن پدید آورده اند ، ما میدانیم چند هزاره ای گذشته تا آدمیان این گامها را برداشته اند ، ولی می دانیم که بیک زمان درازی نیاز داشته اند .

هر چه هست اینها پیشرفت بزرگی می بوده : آدمیان از جنگلها و بن غارها بیرون آمده بادیست خود خانه ها بنیاد می نهاده اند و می نشسته اند ، و افزارها و کالاهای بسیار از سنگ یا از سفال ساخته در زندگی بکار می برده اند ، چهار پایانی و مرغانی را در خانه ها پرورده از آنها سود می جسته اند ، آتش را شناخته از گرمی و روشنائی آن برخوردار می شده اند ، درختهای گوناگون میوه بالا آورده و دانگیهای بسیار کاشته از بار آنها خوراکیهای پرمزه پدید می آورده اند ، و زبانی برای سخن گفتن داشته رازهای خود بهمدیگر آگاهی می داده اند ، از زمین و کوه و دریا و از آفتاب و ماه و ستارگان آگاهیهای بدست آورده بهره مندی می کرده اند . اینها هر یکی گام بزرگی در راه پیشرفت می بوده . چیزیکه هست ما میدانیم ، آدمیان از این پیشرفت نتیجه ای که می بایست نگرفته از آسایش و خرسندی برخوردار نمی شده اند . زیرا هنوز مردمان راه « با هم زیستن » را ندانسته و آگاهانه با یکدیگر زور آزمایی می کرده اند . در هر کجا تیره هایی پدید می آورده اند که هر یکی از دیگران جدا می زیسته . در هر تیره ای آنکه زور آورتر می بوده بدیگران چیرگی نموده آنانرا زیر دست خود می گردانیده . همچنین در میان تیره ها همیشه کشاکش و زور آزمایی میبوده که هر کدام از آنها که زور بیشتر می داشته بسر دیگران می تاخته بکشتار و تاراج می پرداخته اند . مردان را کشته زنانرا ببردگی می برده اند .

این رفتار نیست که بایکدیگر می کرده اند و از اینجا یکدیگر دیگری پیدا می شده . زیرا گذشته از آنکه خودشان بهره از آسایش و خرسندی بسیار کم یافته دچار گزندها و رنجها می شده اند و نا توانان در زیر پا لگد مال می گردیده اند ، یکنیز این دیگر این می شده ، که هر تیره ای از دیگران بیفناك زیسته در آنجا که می بوده اند خود را پایدار و جاوید ندانسته بآبادی آنجا نمی کوشیده اند . تیره های ناتوان همیشه آماده کوچ و گریز می ایستاده اند ، که چون یکدشمن توانایی نمودار گردید افزارها و کاجاها و چهارپایان خود را - آنچه می توانند - برداشته رو بگریز آورند .

از اینجا آبادی در جهان پدید نمی آمده ، زیرا کسی بگزاردن بنیادهای استوار و بزرگ نمی پرداخته ، باغها و کشتزارهای ارجدار پدید نمی آورده ، با افزار سازی دلگرمی نداشته بهتر نمایی در آن نمی کوشیده است .

بدینسان می گذشته تا کسی یا کسانی برخاسته اند و بآدمیان درسهایی در باره زندگانی و راه آن داده بآنان فهمانیده اند که بجای زور آزمایی و چیرگی که همگی را در رنج میدارد ، توانند با همدستی زیند و زور آور و کمزور پشتیبانی از یکدیگر نمایند ، و سود چنین زندگانی را بآنان فهمانیده قانونی در میان آنان نهاده اند . کم کم در این رشته نیز پیشرفت رخ داده آدمیان بزیستن از روی همدستی و قانون خو گرفته اند .

می باید گفت : پس از این بوده که آدمیان در زندگانی بهره از آسایش و خرسندی یافته اند پس از این بوده که ایمنی در میان توده ها پیدا شده و هر یکی از آنها در هر کجا که می بوده خود را پایدار شناخته بساختن خانه های استوار و بزرگ ، و پدید آوردن باغها و کشتزارها ، و پروردن گله ها و رومه ها پرداخته اند . پس از این بوده که به افزار سازی و دیگر هنرها دلگرمی پیدا شده کسانی بهتر نمایی برخاسته اند . پس از این بوده که نخست داد و ستد و سپس بازرگانی پدید آمده . يك جمله بگویم : پس از این بوده که پیشرفت (یا پیگفته - اروپاییان شهر یگری) براه خود افتاده .

همان کلمه « سویلاسیون » یا شهر یگری گواهی باین گفته های ماست . در جهان دو گونه زندگی می بوده که یکی را شهر یگری و دیگری را بیابانیگری

می نامیده اند . چرا چنین می بوده ؟ ... برای آنکه یکدسته ، کم یابیش ، آگاهها از معنی زندگی یافته با یکدیگر به همدستی زیسته بآبادی جهان می کوشیده اند و شهری پدید آورده بوده اند ، و یکدسته در همان در آگاهی دیرین بازمانده جز بزور آزمایی نمی زیسته اند و ایست شهر نداشته در بیابان یا در دهکده ها بسر می برده اند .

این بیگمانست که آدمیان تاهزاره هایی معنی « باهم زیستن » را نمی دانسته اند ، و از اینکه هر کس باید پروای دیگران کند و آسایش آنان را نیز بدیده گیرد نا آگاه می بوده اند . هر مردی خود رو بار آمده جز کینه و خشم و هوس و خود خواهی و رشك خود را نمی شناخته ، و اینکه در جهان (و همچنین در نهاد خود آدمی) نيك ويد توأم است و هر کسی باید خواهان نیکیها باشد و هواداری از آنها کند ، بیکبار بآنان پوشیده میبوده است ، و این چیزها جز در سایه پیدایش مردان خدایی دانسته نگردیده است .

همچنین حال مردم آفریقا که تا صد سال پیش بهمان شیوه دیرین میزیستند و ما از آن نيك آگاهیم گواه دیگری باین سخن است . صد سال پیش که جهانگردان اروپا بدرون آفریقا راه یافتند ، بومیان آنجا بیشترشان بهمانحال میزیستند که ما در بالا روشن گردانیدیم . هر تیره کوچکی دهکده ای پدید آورده هر خاندانی زیر یک خانه پوشالی جا گرفته ، و باندك کشتی که خوراك يك چهار يك سالشان را نمیداد بس کرده ، بزها و گوسفند ها و گاو ها پرورده ، با اینحال میزیستند و همیشه کارشان تاختن بسر تیره های نا توان و کشتار و تاراج کردن آنها میبود . برخی از تیره ها گوشت آدم میخوردند که از دشمنان خود هر که را می یافتند کشته خوراك میساختند . در سر زمینی همچون آفریقا که با صد آسایش توان زیست با این پستی و ناپاکی بسر میبردند .

اینان از افزار سازی و دیگر چیزها باندازه خود بهره میداشتند . ولی از معنی « باهم زیستن » بیکبار نا آگاه بوده و در نتیجه آن بدینسان پست و ذوالآگاه میزیستند . می باید گفت حال هزاره سال پیش همگی مردمان را میداشتند .

از سخن خود دور نیفتیم ، این يك مثالست و خواست ما را نيك روشن میگرداند : « آدمیان همیشه در پیشرفتند ، ولی این پیشرفت از دورشته باید بود ،

یکی از رشته افزارسازی و افزایش دانش و آگاهی، دیگری ز رشته شناختن معنی جهان و زیستن بآیین بخردانه.

کنون سخن در آنست که از دویست و سصد سال باز در اروپا تکانی درزمینه افزار سازی و دانش و آگاهی پدید آمده، و این تکان جهان را برویه دیگر انداخته. زیرا صد ها افزار شکات و نوین پدید آورده، آدمیان را بدریا و هوا و زیر دریا چیره گردانیده، شهرها را بهم بسته و سراسر جهان را يك کشور ساخته. از آنسوی دانش و آگاهی مردمان را ر باره جهان و آنچه دروست بسیار افزوده است.

این پیشرفت بایستی بود. چیزیکه هست چون از یک رشته است نتیجه درستی از آن بدست نمی آید. شما آشکاره می بینید که با همه این افزارها و دانشها روز بروز زندگی دشوار گردیده و بهره آدمیان از آسایش و خرسندی بسیار کم شده. آیا اینها از کجاست؟ نه از آنست که پیشرفت نادرست است!!

امروز جهان را همان پیش آمده که هزار ها سال پیش برای نیاکان ما پیش آمده بود، و برای چاره نیز همان باید بود که در همان زمانها بوده. باید پیشرفتی نیز در شناختن معنی راست زندگی و زندگانی روی دهد، و باید يك آیین بخردانه ای برای زندگی در میان باشد و این همانست که ما بآن برخاسته ایم و میکوشیم. آن تکان و پیشرفت اروپایی، مانند بوده، این پیشرفت و راه ما نیز باید بمانند باشد.

میخواهم بگویم ما چیزی میکوشیم که در آیین بزرگ خدایی (آیینی که جهان از روی آن میگردد) زمینه میدارد، و اینست ناگزیر پیش خواهندرفت. امروز جهان نیازمند این کوششهای ماست. از اینجا خواهد دانست که ما تنها برای ایران یا شرق نمیکوشیم، برای سراسر جهان میکوشیم. از اینجا خواهد دانست که چه کار بزرگ و جوانمندی را در پیش میداریم.

اروپاییان از دویست سال پیش که به پیشرفتهایی در دانشها آغاز کردند، و افزارهایی همچون راه آهن و تلگراف و تلفون و ماشینهای ریسندگی و بافندگی و کارندگی پدید آوردند بسیار بآن نازیدند. زیرا چیزهای نادیده و پیماندنی میبود و آنان بیرون کار را دیده چنین پنداشتند که بآن افزارها از رنج مردمان کاسته

آنان را با آسایش خواهند رسانید. کسانی از آنان در آن نازیدن و بغود بالیدن اندازه نشناخته، جز از اروپاییان و آمریکاییان، دیگران را بی بهره از شهری گری شناختند، و سیستگران همان را دستاویز گرفته بزیر دست گردانیدن شرفیان کوشیدند.

اینها همه از ارج بی اندازه ای میبود که بداننها و افزار سازهای خود می نهادند. و هماترا «در تنهایی» پیشرفتی برای جهان می پنداشتند و با آسایشهایی امید می بستند. در حالیکه اروپا را در میان این تکان دانش و افزارسازی، در رشته دیگر (رشته دین یا شناختن معنی جهان و زندگانی) پسر قهایی نیز رخ داده بود. زیرا از یکسو دانشمندان دچار مادیگری گردیده يك لغزشهای بزرگی افتاده بودند؛ زندگی را نبرد می شماردند، آدمیرا نیکی پذیر نمیدانستند، خرد و روان را نمی شناختند، به نیک و بد ارج نمی گزاردند، در پشت سر این جهان بهیچي گمان نمی بردند، و چنانکه در جای دیگری روشن گردانیده ایم این بدآموزها آرها و کینه ها و خشمها را در دلها بشکان آورده بجهان بسیار گران بر می آمد. از یکسو نیز ماشینها و افزارهایی که ساخته بودند خود افزارهایی در دست آزمندان شده بدستاری آنها هزاران دیگران را از پامی انداختند. می باید گفت دانشمندان با آن گفته های خود آتش نبرد را در میان مردمان هر چه فروزانتر گردانیده از آنسوی افزار های بسیار برنده ای بدست آزمندان داده بودند که از آن کشا کش همیشه چیره و فیروز در آیند. می باید گفت: آنچه در باره «با هم زیستن» در میان می بود همه را بهم زده آدمیان را بار دیگر بحال پیش از شهریگری باز گردانیده بودند.

این بود پیشامدها و وارونه امید اروپاییان را نشان داد و درهمه جا دیده شد که آن افزارهای نوین، نه تنها مایه آسایش برای جهان نگردید، خود مایه فزونی رنج شد و گرفتاریها پدید آورد. امروز حال اروپا آنست که می دانید. تنها داستان جنگ و خونریزی را نمی گویم. پیش از جنگ نیز بیکاران و گرسنگان مایه گرفتاری می بودند، و اگر جنگ پایان پذیرد باز خواهند بود. راستی آنست که جهان بیکراه بن بستی افتاده که ناگزیر است باز پس گردد. درباره گرفتاری اروپا این بس که بسیاری از اروپاییان بدانها و افزارهای نوین (که بگماشان

خود سیولزاسیون یا شهرریگریست (دشمنی نشان میدهند و آرزومندند که جهانیان از آنها چشم پوشند و بزندگان ساده باستان بازگردند .

ولی راستی آنست که جهانیان باید چشم باز کنند و معنی راست زندگی و راه آنرا بدانند . چرا باز می گردند ؟ گامهایی نیز در راه شناختن آیینهای زندگانی بردارند . چرا از دانشها و ازاثرهای نوین چشم می پوشند ؟ راه بکار بردن و بهره جستن از آنها را بیاموزند . از دانشها ما دیگری را نتیجه نباید گرفت ، زندگانی نبرد نیست و آدمیان را به نبرد نیازی نمی باشد . باید بجای نبرد باهمدستی زندگی کنند . باین لغزشهاست که باید چاره کرد . آقای پرسنده نیک میداند که ما نیز بچاره اینها می کوشیم .

این گرفتاریهای اروپا (آن کشاکش بیکران و کلخانه داران دیروزی و این جنگ دولتهای امروزی و دیگر مانند اینها) همه اش نتیجه آرزو و خواهی و کینه و هوسمندی نیست . یک انگیزه بزرگ آنها نبودن یکراه است . چنانکه گفتیم تکان دوست ساله دانشها هر راهی را که می بود از میان برده ، و بس از آن راهی که درخور امروز جهان باشد و بهمه نیازمندیها پاسخ تواند داد باز نشده ، و اکنون که ما بخواست خدا بآن برخاسته ایم هر آینه پیش خواهیم رفت . امروز بیکمان صد هزاران - بلکه هزاران هزاران - کسانی اژدانشمندان و دیگران هستند که حال جهان را دیده افسوسها میخورند ، و از بیهوده شدن رنجها و امیدها دریغهای گویند . چیزیکه هست گمان چاره ای نمی بیند و یاراه آنرا نمی شناسند ، و اینان چون از کوششهای ما آگاه گردند و راه ما را بدانند ، همچون تشنه ای که بآب رسد ، بهمراهی خواهند شتافت . تاکنون چنین راهی نبوده . ما در زمینه زندگانی و راه آن سخنانی می گوئیم که همه آمیغ و سراسیمه راستست ، و در استواری همسنگ همان دانشها می باشد و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت .

ما که یابوری آفریدگار امید مندیم و همیشه می گوئیم : « خدا باماست » خواستمان نه آنست که خدا آیین خود را بهم خواهد زد و بما از یکراه بیرون از آیین یابوری خواهد کرد . این راستست که دلای مردمان بدست خداست و ما از این باره در جای دیگری سخن خواهیم راند . لیکن در اینجا آنرا نمی -

گوئیم و آن یابوری که خدا بما می کند ، و آن باهمی که باهمی دارد اینست که چنین شهرامی را بروی ما باز کرده و چنین کار و رجاوندی ما را برانگیخته است . شما بآن تنگناید که کسانی در ایران در برابر ما ایستادگی می کنند ، بی پروایی می نمایند ، بدشمنی برمیخیزند . اینان آنهاست که سالها با پندارهای بیجا و اندیشه های کج بسر برده و مغزها را با آنها انباشته اند ، و اینست فهم ها و خردهاشان بیکاره گردیده . بسیاری نیز هنوز بی بگوهر گفته های ما نبرده اند و چنین می دانند که اینها نیز سخنانی همچون سخنان دیگران میباشد .

شما می بینید همین دشمنان هم تاکنون یک پاسخ نمی توانسته اند ، یک ایرادی پیدا نکرده اند ، جز هایبوی و بد خواهی کاری از دستشان نیامده . می بینید که مردان باخرد و پاکرونی ، از جوانان و دیگران ، از دور و نزدیک بما می گریند و می گروند و هر یکی در جای خود بکوششهایی می پردازند . آیا اینها دلیل قبروزی نیست ؟

در پایان سخن نکته دیگری را روشن می گردانم : بیکمانست که این جهان از روی یک آیینی می گردد ، آیین استواری که هیچگاه دیگر نشود ، بیکمانست که لایه و در خواست مردمان در این باره بیهوده میباشد و آنچه غزالی و دیگران گفته اند بیباست . این مردمانند که باید پیروی از آیین خدا کنند و از روی آن زیند ، نخداست که باید آیین خود را با خواهش این و آن دیگر گرداند . لیکن آن آیین خدا ، چندانکه پنداشته میشود ، ساده نیست و چه بسا

که نیاز بزندیدن دارد ، و من اینک یک بندی را از آن بگفتگو میکوارم : داروین و پیروان او چنین میگویند : آفریدگان هر گونه ای جداگانه آفریده نشده ، بلکه هر یکی از گونه دیگری جدا گردیده . مثلا در میان د انگیزها کدم یک گونه ای از آنهاست . این گونه خود جدا گانه پیدایش نیافته ، بلکه از جو - یاهر دو از جو و کدم از یک دانگی دیگری - جدا گردیده . می توان چنین انکاشت که در یک کشت زاری که جو یا دانگی دیگری کاشته شده بود ، ناگهان یک سنبل بلند تری با دانه های پر مغز تری پیدا شده و این کدم می بوده که تخمش باز مانده و روز بروز فروتر گردیده . همچنین است داستان چهار پایان و مرغان و دیگر جانوران که هر

گونه ای از گونه دیگری پیدا شده است.

بلکه همچنین است داستان آدمی ، که بگفته آنان ، از بوزینه یا از يك جانور بالاتری پیدا گردیده .

می باید گفت : جهان آفرش که در پیشرفت بوده راه آن همین بوده ، از هر چیز یکچیز بهتری جدا گردیده .

اینها چیزهاییست که دانشمندان می گویند ، و ما چون ایرادی نمیداریم می پذیریم . ولی اینک در زیرامون ان بسختانی می پردازیم ، و چون یکی از خود دانشمندان ، اینسان پیدایش های نابوسان را « جهش » نام داده من نیز آنرا باهمان نام میخوانم :

ما می گوئیم : این جهشها و یا پیدایشهای نابوسان يك بندی از آیین جهان می باشد که همیشه روان بوده و خواهد بود ، و گاهی نیز جهشهای برجسته تری نمایان گردد .

مثلا بگفته دانشمندان آفتاب و زمین و کره های دیگری در آغاز خود يك توده بغای می بوده که در فضا می ایستاده ولی ناگهان تکهائی در آن پیدا شده و بگرد خون چرخیدن گرفته .

پس از زمان بسیاری تکه ای از آن جدا شده و این نیز کره ای گردیده که هم بگرد خود و هم بگرد آفتاب چرخیدن آغازیده .

این کره زمان درازی تهی می بوده تا هنگامی رسیده که رستنی در آن پدید آمده .

سپس نیز زمان درازی گذشته تا زندگی در آن پیدا شده و جانوران زیستن آغاز کرده اند .

سپس نیز صدها و هزاره های بسیاری گذشته تا آدمی رخ نموده و بزندگی پرداخته .

این داستانیست که دانشمندان از آفرش می گویند و این داستانچه بهمین گونه که انگاشته میشود رخ داده و یا بگونه دیگری نزدیک باین بوده ، در هر گامی يك جهش بزرگ دیگری را در بر داشته است . در این گونه چیزهاست که ما می گوئیم : « دست آفریدگار در جهان نمایانست »

از آنسوی جهش چنانکه در چیزهای مادی و سترسا هست در چیز های

ناسترسا نیز می باشد .

پیشرفت آدمیان (یا بگفته اروپاییان : شهریکری) که خود بخشی از پیشرفت همگانی جهان می باشد در آن نیز جهشها بوده است و باید بود ، و یکی از آنها همین جنبش و کوشش ماست .

ما روشن گردانیدیم که هنگامی بوده که آدمیان در افزارسازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری کرده ، ولی راه با هم زیستن را نمیدانستند و از آن پیشرفت سود جویی نمیتوانسته اند ، تا مردانی برخاسته اند و بمردم راه باهم زیستن و از آسایش و خرسندی زندگانی بهره یافتن را یاد داده و در آگاهیها و گمراهیها که در آنان می بوده از میان برده اند ، و از همان هنگام شهر نشینی آغاز گردیده (که این خود جهش یا يك گام نا بیوسانی در راه پیشرفت بوده است)

نیز روشن گردانیدیم که جهان امروز نیز در همان حالت . امروز نیز در افزار سازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری رخ داده . ولی جهانیان راه باهم زیستن را نمیدانند و از آنهمه دانشهای گرانمایه که بدست آورده اند بجای سود زیان می برند . امروز نیز باید راهی بروی جهان باز شود ، امروز نیز باید گمراهی ها و آگاهی های فراوانی (که بزرگترین آنها دیگر نیست) از میان بر داشته گردد . يك جمله بگویم : امروز نیز باید يك زندگانی نوینی آغاز گردد

میخواهم بگویم : این کوششهای ما و این راهی که آغاز کرده ایم یکی از کار های نابوسان جهان است و این را بیای کار ها یا داستان های دیگری نتوان برد . این از آیین جهانست که چنین راهی بروی جهانیان باز شود .

من نمیتوانم همه سخنان را در يك گفتار بگنجانم . يك جمله میگویم : پیش آمدهای جهان یابندگان پیشرفت ماست .

امروز جهان بیکراه بن بستی افتاده و جهانیان در کار خود درمانده اند و پس از آنهمه دانشها نمیدانند چه کنند و چه راهی پیش گیرند . یگانه راهی که مردمان را از این سرگردانی تواند رهانید راه ماست .

چنانکه گفتم اروپاییان چون بتکان آمده در دانشها پیشرفت بر خاسته

بودند و افزار های شگفت و زود کار نویی برای زندگانی پدید می آوردند سخت بخود می بالیدند و جنبش خود می نازیدند . در همه جا گمان میرفت که يك راه نویی بروی جهانیان باز شده و آن یابندگان نيك بختی مردمان خواهد بود . در آسیا و دیگر جا ها مردمان بتکان آمده بفرار گرفتن زندگانی اروپایی میکوشیدند و آنرا پیشرفتی برای خود ميسماردند .

ولی امروز شمایی بینید که از آن جنبش اروپایی جز بد بختی نیفروده ، و آن امید و نازش اروپاییان در جای خود نبوده . این يك چیستانی شده است که اروپا بیان هر افزاری که ميسازند آنرا مایه آسانی کار ها می شمارند و بمردمان نوید آسایش می دهند ، ولی آزمایش بیکبار وارونه آنرا نشان میدهد . مثلا اروپاییان اتومبیل ميسازند که ده روز راه را در يك روز می نماید ، تلگراف و تلفون ميسازند که از صد ها فرسنگ پیام می رساند ، ماشین های بافندگی و ریسندگی و کارندگی ميسازند که کار های بسیار سختی را به آسانی انجام می دهد . از اینرو باجستی این افزارها مایه آسایش آدمیان گردد و زندگانی را آسان تر و خوش تر گرداند . لیکن در آزمایش وارونه آن رخ مینماید و آشکاره دیده میشود که بهر کجا که این افزارها رسیده سختی زندگانی روز افزون بوده است .

این آزمایش يك چیزی را روشن میگرداند ، و آن اینکه برای آسانی زندگانی و آسایش مردمان تنها افزار بس نیست ، بلکه يك چیز دیگری ارجدار تر از افزار نیز باید ، و آن يك شاهراه خدایست . همین شاهراهی که ما بروی جهان باز می کنیم .

امروز اروپاییان یا باید از جنبش سیصد ساله خود در گذرند و از دانشها چشم پوشند و بحال پیش از آن باز گردند (که هرگز نشدنیست) و یا بگفته های ما بگروند در این شاهراه با ما همراهی نمایند ، و این بیگمانست که خردمندان و پاکدلان — بویژه از میان دانشمندان اروپا — با ما هم آواز خواهند گردید و در این کوشش ها با ما همدستی خواهند کرد . اینها همه یآوری های خداست .

آری در این کار ما يك شگفتی هست ، و آن اینکه چرا چنین راهی از میان ایرانیان آغاز شده . این مردم که سالهاست بزبونی افتاده و بفرماندگی خو گرفته اند ، این مردم که سالهاست از هر پيشآمدی شکست خورده اند و نوس میبرد

دلهاشان ریشه دوانیده ، این مردم که رستگاری و خرسندی و سرفرازی و اینگونه ، معنی های بسیار گرانمایه از اندیشه شان بسیار دور افتاده ، مردمی که گوشه اشان بگزاره سرائیهای شاعران و یاوره بانیهای صوفیان و بدست بازیهای خراباتیان آشنا و دلهاشان از باور های بیبای کیشها آکنده است . مردمی که در کتابها میخوانند :

چه کودک لب از شیر مادر بشت به کھواره محمود گویند نخست کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکم سر انگشت وصفه بشمارم و صد از اینگونه گزاره های سرسام آمیز و زشتی آنها را در نمی یابند . مردمی که ماصد بد آموزی از شعران برخشان می کشیم و پاسخی نمی توانند ، و باز دست از هواداری آنان بر نمیدارند و آشکاره بروی نادانی یامی فشارند . مردمی که چهارده کیش میدارند و هر چهارده آنها گمراهی و بیدینیست . آنچنان راهی از میان چنین مردمی آغاز یافته است .

ما میگوییم : باید همه از روی آمیغها زیست و این مردم از آمیغها بسیار دورند ، اینها دلهاشان پر از اندیشه های قلندرانه صوفیان و پند های رندانه خراباتیانست که در میان روشنی و تاریکی و داد و ستم و هست و نیست جدایی نگزارند و جهانی باین شگفتی و آراستگی را هیچ اندر هیچ شمارند ، آری این خود شگفت است . همانا خدا نخواسته همه سرافرازها بهره اروپا گردد . چون جنبش دانشها و سرافرازی آنها از غرب آغاز گردیده بود چنین می سزید که این جنبش هم از شرق آغاز گردد .

از آنسوی در ایران در میان همین توده آلوده تباه دلهای پاك فراوانست . ایرانیان چه دنیروهای روانی و چه درساختمانتتی از اروپاییان و دیگران کمتر نیستند ، و این آلودگیها در آنان از موهناشان نمی باشد . اگر دیگران ندانند مانیک میدانیم که سرچشمه این تباهی در توده ایران آن بدآموزیهایی رنگارنگ و پریشانست که از هزار سال باز ، در این کشور (بلکه در میان بیشتر شرقیان) رواج میداشته است و مغز ها را آکنده گردانیده ، و ما که اکنون به برانداختن آن بدآموزیهایی کوشیم ببرد از ریشه اش چاره می کنیم .

آری انبوهی از ایرانیان و دیگران ، فهمها و خردها شان بیکاره گردیده و دیگر چاره نخواهد پذیرفت . لیکن اینها همگی نیستند و شمایی بینید

که چگونه کسانی از دور و نزدیک ، از پیران و جوانان ، و زنان و مردان رو بسوی این آمیغها می آورند و تشنه وار می پذیرند و بهمدستی و همراهی می کوشند . هنوز آغاز کار است و هزاران و ده هزاران از این نیکمردان پیدا خواهند شد . ما تاکنون بارها گواهیها و داوریهای پاکدلانه کسانی را بچاپ رسانیده ایم و در همین شماره نیز در پی همین گفتار گواهی یکجوانی را (از کویت) خواهیم آورد . این گواهیها جز از دلهای پاک بر نمیخیزد . یک جوانی در کویت که از یکخانندان ملا بی برخاسته و خود عنوان پیشوایی میداشته ، آمیغها او را بتکان آورده ، و بی آنکه برنجش پیروان و بزبان درازیهای دیگران ارجی گزارد ، از آن راه دور دست همراهی بسوی ما درازمی کند .

ما خواهیم توانست از این نیکمردان و نیکزنان سیاهی آراییم . سیاهی خدائی . سیاهی بهر جنگیدن با گمراهیها و نادانیها . ما می گوئیم : « باید جنگ را با بدیها کرد » و خودمان در آن راه پیشگام خواهیم گردید . بارها گفته ایم در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تانک نیست . نیروهای دیگری نیز هست که توپ و تانک را از اوای اندازد . در جهان بزرگترین نیروها نیروی آمیغهاست .

ما چون در ایرانیم رنجها می کشیم و از مردم تپاه خرد آزارهای بینیم . اینان در برابر ما بهایهوی می پردازند ، و بی فرهنگی دریغ نمی گویند . و جلومارا گرفته نمی گزارند آوازمان بکوشهای دیگران رسد . لیکن اینها نه همیشهست

اینها جز برای چندگاه نیست ، و از میان خواهد برخاست . ما با دشواریهای بسیاری روبرو هستیم . لیکن نیروی ما بسیار است و هیچگاه در برابر این دشواریها ناتوان نخواهیم ماند .

این را یک مثالی می آورم : چنانکه گفته ایم در ایران چهارده کیش هست که می باید گفت ، چهارده کشور ، و چهارده توده ، و چهارده آرمان میباشد . یکی از گرفتاریهای بزرگ ایران همینست ، و بیگمان همه بشکخواهان در آرزوی برداشتن آنها بوده اند که همگی مردم بیکراه درآیند ، ولی آیا توانستندی ؟ ... شایسته اینکارید که گروهی این اندیشه را دنبال میکنند آیا چکار باید کنند ؟ ... از چه راه پیش آیند ؟ ... آیا باخواست و پند تواند بود ؟ ... اگر

یک نشستی برپا کرده و از هر کیشی دوسه تن پیشروانی را بانجا خوانده و زبان این پراکنده گی را باز نموده خواستار شدند که آن کیشها را رها کنند و همگان یک کیش درآیند . هوده ای بدست آوردندی ؟ ... آیا میشود که کسی را باخواستش ولایه از باورهای خود باز گردانید ؟ ... مگر پیروان این کیشها بادلخواه یا آنها گرویده اند که بادلخواه توانند از آنها دست برداشت ؟ ...

کسانی چنین می پندارند که چون زور و نیرو در دست آدمی باشد هر کاری تواند کرد . « ببینیم آیا در اینجا زور کاری توانستی پیش رفت ؟ ... اکنون چنین انگارید که دولت ایران یک قانونی بگنرانند که همگی ایرانیان باید یک کیش درآیند . آیا از این کار هوده ای توان برداشت ؟ ... آیا بازور و قانون باورهای مردم را از مغزشان بیرون توان آورد ؟ ...

پس راه چیست ؟ ... راه یکی بیش نیست ، و آن اینکه معنی راست ین و آمیغایی که باید در دین جای گیرند روشن گردد و بیایی آن کیشها باشکار آید . زمانی در اینجا نیز مردم بدو دسته خواهند گردید : یکی آنانکه نههاو خرد هاشان بیکاره گردیده که همچنان در کمرای پای خواهند فشارد . دیگری آنان که فهمها و خردهاشان تواناست و کار می کنند که همگی آمیغها را پذیرفته بیکراه خواهند درآمد .

این يك مثل را آوردم که نشان دهم آنچه را که زور و نیرو یا خواست ولایه و یا دیگر چیزها انجام نتواند داد آمیغها تواند داد . نشان دهم که این راه خدایی که ما آغاز کرده ایم خود یابندگان پیشرفت خود می باشد .

سخن بیش از این دامنه نمیدهم : این کوششهای ما بخواست خداست . خدا این را خواسته و افزار و راه پیشرفتش را آماده و گشاده گردانیده . از ما آنچه می باید کوشیدنست که این آمیغها را در همه جا پراکنده گردانیم و با گمراهیها و نادانیها تبرد کرده آنها را براندازیم ، و هر که را از دور نزدیک از پیر و جوان و از زن و مرد شایسته می یابیم باین آمیغها آشنا گردانیم . اینست آنچه از ما می باید . اینست معنی آنچه می گوئیم : « خدا باماست »

گواهی پاکدلانه

امروز راه راستی جز راه پیمان نیست
این گواهی را میدهم پس از اینکه بیش از دو سال است زمینه های

پیمان را با اندیشه میخوانم و صفحه از راه رستگاری یا از پیمان (شماره هائیکه در دست دارم) نیست که بارها با اندیشه نخوانده ام.

من از کسانی هستم که پیش از جستن راه پاکدینی از گنجی و درماندگی راه بجایی نبرده سخت اندوهناک بودم و دلی پردرد داشتم و دلم همچنان نا آرام بود تا به پیمان راه یافته از آن روز روز بروز آرام تر و بینا تر و زنده تر می شود. این سخن کوچکی نیست که بگویم: « امروز راه راستی جز راه پیمان نیست » ولی من آنرا بی اندیشه و پیش از جستجو نگفته ام. من پیش از یافتن پیمان در جستجوی راه بودم و در دینها و کیشها، فلسفه مسیحی و علم اجتماع باز جویی ها کردم و نتوانستم در میان آنها راهی یابم. گمراهی و نارسایی را بهم آمیخته دیدم. گفتم شاید قرآن جلو من راهی باز کند و می قرآن و تفسیر مطالعه کردم ولی جز زمینه های چندی را در قرآن روشن نیافتم و بقیه را یا تاریک میدیدم یا اینکه میدیدم در بیرون بر آنها اشکالانی هست و در بسیاری از آیه ها دشواری (اشکال) می یافتم اما تفسیر ها نه تنها آیه ها را روشن نمیکردند بلکه زمینه را بیکبار گل آلود میساختند و هر که راستی پرست است باین سخنان گواهی دهد.

کوتاه سخن اینکه کتابهای دینی، کتابهای تازه، مهنامه ها و روز نامه ها، نوشته فیلسوفان کهنه و نو، کتابهای پیمبران و مدعیان پیمبری و مصلحین و هر نوشته در باره معنی جهان و زندگی و پیرامون آنها سخن را نده اند نه تنها راهی جلو من باز نکردند بلکه چندان مرا گنج و درمانده و فرسوده ساختند که کم مانده بود یا از زنده گانی دست بکشم و خود را در جوانی قربانی یکمشت سخنان پراکنده سازم یا اینکه اگر بخواهم زندگانی کنم اصلاً دربند نیک و بد و راست و کج نباشم.

این سخنان را می نویسم و جز راستی پرستی چیزی مرا بنوشتن آنها و انداخته. دوستان نزدیک من می دانند که برای در آمدن بره (یا کدینی) یا بهتر بگویم در راه در آمدن بره یا کدینی چه سختیها و زیانهای دیده ام و پس از این خدای داند که چه سختیها و زیانهای خواهم دید.

شاید خود این نوشته هیاهوی سختی در پیرامون من برانگیزد و نزدیکان و دوستان و آشنایان مرا سخت بشوراند ولی باکی نیست و در راه راستی پرستی باید بیشتر از این آماده باشیم.

کویت - خلیج فارس

جعفر رائد (حائری سابق)

از پشتیبانان پیمان



این جوان که از ایرانی نژادان و خود در کویت پیشوا زاده و پیشوای گروه انبوهی می باشد از چند سال باز بابت چنان و راه آن آشنا دیده و پیشوایی و پیشوازدگی سنگ راه فهم و خرد او نشده بایک کشور و هوش شایانی به پشتیبانی و هواداری برخاسته است. در این شماره نامه ای از او بچاپ رسیده که بهترین نمونه از اندازه داش و خرد و پاکدلی ایشانست. کسانی اگر میخواهند معنی آن نامه را نیک بفهمند حال و رفتار دیگر پیشوازدگان و پیشوایان را بدیده گیرند و با این بسنجند.

در باره پیموند «ین».

بشت شماره ۱۷ امسال پیمان از یسوندین گفتگو کرده بودید که بمعنی یدید آمده از چیزی است این گفته کاملاً درست است گواهی از بوعلی سینا یافته ام که در بحث نقیض از منطق دانشنامه علائی برای شرط وحدت معمول مثال میزند - « گوئید که شکر شیرین است و شکر شیرین نیست یعنی که از شیر گرفته نیست این هر دو راست بودند و نقیض یکدیگر نبودند » (نمره ۲۶ سطر ۱۱ دانشنامه چاپ تهران) پس میفهمیم که در زمان بوعلی شیرین بدو معنی بکار میرفته یکی بمعنی ساخته از شیر دیگری بمعنی ضد تلخ

باید دانست که گاهی استعمال حقیقی است مانند پوستین - زرین - جوبین سیمین - سنگین - بمعنی ساخته از پوست زر جو سیم سنگ این شعر

ای بت سنگین دل سیمین قفا - سنگین وسیعین بمعنی حقیقی ساخته از سنک و سیم بکار رفته . مجازی که درین شعر می یابید مجاز در اسناد است نه مجاز در کلمه گاهی هم استعمال مجازی است مانند سنگین ضد سبک و شیرین بمعنی ضد تلخ . به هر چیز گران وزن از باب تشبیه بسنک سنگین گفته اند . این میز سنگین است یعنی بقدری گران وزن است که گویی از سنک ساخته شده و سنگین است . شیرین بمعنی ضد تلخ هم مجاز است یعنی این مزه بقدری خوش است که گویی شیرین است یعنی از شیر ساخته شده . انتخاب شیر برای تشبیه از آنست که شیر خوراک معمول است و مزه اش را همه میدانند

گاهی این معنی مجازی بقدری شایع شده که حقیقت ثانوی شده و گاهی این حقیقت ثانوی بقدری پیش رفته که آن معنی اصلی و حقیقت اولی را از میان برده است چنانکه در سنگین و شیرین چنین شده احمد خراسانی

پیرچم

به نویسنده دانشمند که گواه استواری بر اوستی گفته ما درباره کلمه «شیرین» آورده اند سپا سمندیم . اما اینکه بکار بردن «شیرین» و «سنگین» در معنی های امروزی خودشان مجاز است باید دانست که داستان معنی مجازی با کلمه داستان مهمانست باخانه . زیرا خانه برای نشستن دارنده اش باشد و میهمان تنهامی تواند بیاید و ساعتی یاشبی بماند و بیرون . و اگر میهمانی آمد و دارنده خانه را بیرون کرد باید دید است که باید او را بحال خود نگذاشت و از آنخانه بیرون کرده دیگر راه نداد .

«شیرین» و «سنگین» همان حال را پیدا کرده اند : معنی های مجازی چندان چیره شده که معنی های خود کلمه ها از میان رفته . اینست باید آنها را بحال خود نگذاشت و کلمه ها را از دست آنها بیرون گردانید .

از این روست که ما کلمه «شیرین را» از معنایی که امروز شناخته شده بیرون آورده آنرا در معنی راست خود (که پدید آمده از شیر باشد) می آوریم . و برای آن معنی کلمه «شلب» را برگزیده ایم (شلب بمعنی شیرین ، شلبه بمعنی شیرینی) و همچنین «سنگین» را جز در معنی درست خود (که پدید آمده از سنک باشد) بکار نمی بریم و در معنی کنونی آن کلمه «گران» را می آوریم .

گزارش جهان در نیمه اول فروردین ۱۳۲۲

۱- حمله متفقین در تونس - آرتش هشتم انگلیس که پس از بیرون ساختن

محوری ها از خاک لیبی بمرز تونس رسیده و در برابر خط مستحکم مارت موضع گرفته بود تا پایان اسفند ماه مشغول تدارکات و ترمیم خسارات وارده بوده و ضمناً برای نفرات خود که هزاران کیلو متر راه پیمایی کرده بودند راحت باش دادند تا پس از خستگی های فراوان تنفس کاملی نموده و بتجدید نیروی خود بپردازند . در این ضمن آرتش پنجم آمریکا نیز به ترمیم ضایعاتیکه در حمله آلمانها دچار آن شده بودند پرداخته و بجمع آوری نیرو و مهمات مشغول و خود را برای يك حمله سخت و گرفتن نتیجه قطعی حاضر نمودند .

همچنین آرتش یکم انگلیس نیز که در شمال غربی تونس موضع گرفته بود به تجهیز کامل نفرات و به تهیه و تدارک مهمات پرداخته برای حمله بدشمن آماده گردید . بالاخره صبح روز یکشنبه ۳۰ اسفند ماه حمله آرتش هشتم از جنوب و حمله آرتش پنجم آمریکا از غرب و هجوم آرتش یکم انگلیس از شمال غرب و از کناره دریای مدیترانه آغاز شده و بخشی از خاک تونس که در اشغال نیروی محور قرار دارد زیر طوفان بلب های هوایی و خمپاره های توپهای سنگین متفقین قرار گرفت . چنانکه ملاحظه میشود متفقین در این حمله دست جمعی نخستین مقصود شان را انجام داده و ساختن نیروی محور بوده و با اتخاذ این رویه میخواهند بفرماندهی آلمان اجازه ندهند نیوی خود را از نقطه ای به نقطه دیگر انتقال داده و با تحصیل برتری از حیث نفرات در يك قسمت از جبهه فاتح گردد !

گرچه مارشال رومل بر حسب تمجید و توصیف شخص مستر چرچیل یکی از فرماندهان عصر کنونی بوده و مخصوصاً در جنگهای صحرایی دست توانایی دارد ولی در این نبرد اخیر تونس که هنوز آتش آن شعله وراست چون از حیث شماره سرباز و هواپیما و از حیث مهمات و توپخانه سنگین با دشمن برابر نبوده و نیروی متفقین نسبت به محوری ها فزونی شایان توجهی دارند لذا مارشال رومل بعزت نداشتن وسایل کافی کاری نتوانسته و بیایداری طولانی نیروی محور احتمال نمیرود .

چنانکه آرتش هشتم پس از آغاز حمله خط بسیار محکم مارت را از شمال و جنوب شکافته و بداخله خطوط آلمانها رخته نموده بالاخره قصبه الحمه را اشغال و بندر قابس را از جنوب و شرق دور زده و بتنگه بین دریای مدیترانه و باطلای شط الجریه رسیدند

در این حمله ژنرال مونگومری نیروی دریایی انگلیس نیز کمک شایانی به نیروی زمینی کرده و از کنار دریا راه عقب نشینی سربازان آلمان و ایتالیا را زیر آتش گرفته تلفات و ضایعات بسیاری بآنها وارد آوردند.

مطابق آخرین اخبار مارشال رومل به تخریب تأسیسات بندر قابس شروع نموده و سربازان انگلیسی به چهل کیلو متری شمال قابس رسیده اند.

آرتش پنجم آمریکا نیز خط قیروان و بندر سوش را که از غرب بشرق امتد است تعقیب کرده و پس از اینکه شهر کوچک فندق را صبح شنبه ششم فروردین بتصرف درآوردند به پیشروی خود ادامه میدهند. چنانکه از آخرین اخبار واصله است باطریق فاصله بین نیروی آمریکایی و آرتش هشتم انگلیس چندان زیاد نبوده و بزودی بهم ملحق خواهند شد گرچه سربازان آلمان و ایتالیا نهایت فداکاری و شجاعت را بخرج میدهند تا بلکه از پیوستن این دو نیرو بهمدیگر جلوگیری کنند ولیکن طبق آخرین اطلاع جلوداران هر دو آرتش بهم پیوسته اند.

آرتش یکم انگلیس در منطقه جبل الایض که بادریای مدیترانه بیش از ۲۵ کیلو متر فاصله ندارد بعمله آغاز کرده و بعد از جنگهای سخت و خونین شهر سحجان را دوباره اشغال نمودند در این قسمت از میدان جنگ نیروی دریایی انگلیس رل عمده را داشته و پیوسته با توپهای سنگین خطوط ارتباط آلمانها را بمباران میکردند.

آرتش اول انگلیس علاوه از پیشروی هاییکه در کناره دریا می نماید در منطقه مجازالباب نیز که در جنوب جبل الایض واقع است بعمله های سختی مبادرت ورزیده و بدشمن فشار می آورد. کارشناسان جنگی منظور از این حمله را چنین توضیح میدهند: هرگاه آرتش یکم در این منطقه پیشرفت نماید بندرهای بیزرت و تونس از یکدیگر جدا شده و هر يك از آنها بمحاصره خواهد افتاد.

اخباریکه از جبهه تونس میرسد بطور خلاصه حاکی از اینست که مجموع نیروی مارشال رومل در سراسر جبهه تونس که طول آن به پانصد کیلو متر بالغ میشود درگیر جنگ بوده و در تمام جهات شمال - و غرب و جنوب بادشمن دست بگریبان هسته و چنانکه مطلعین از اوضاع میگویند عقب نشینی رومل در جبهه جنوب قدری دیر شده و بعلت ناهموار بودن زمین و نداشتن و سایط نقلیه کافی شاید موفق باستیلاص همه نفرات خود نگردد ولی چون این فرمانده زیر دست تا کنون

چندین شاه کار در امور جنگی از خود نشان داده است در این میدان جنگ نیز باید قدری صبر کرد و به نتیجه این عقب نشینی منتظر شد.

ژنرال ژیروی فرا نسوی در مصاحبه ای که با خبرنگار مخصوص روزنامه «دیلی میل» نموده درباره جنگ تونس چنین گفته است:

«من ایمان کامل دارم که در نتیجه توحید مساعی آرتش اول و هشتم انگلیس و سایر نیروهای متفقین خاک تونس از وجود دشمن پاک و نیروی مجبور از انجا رانده و دوبندر بیزرت و تونس بتصرف ما خواهد آمد.

من کمتر احتمال میدهم که مارشال رومل بتواند قسمت عمده نیرو و مهمات جنگی خود را از افریقا بجزیره سیسیل یا ایتالیا برساند.

بیرون کردن سپاهیان دشمن از خاک تونس تنها برای ایتالیا خطرناک نبوده بلکه برای آلمانها نیز حائز نهایت درجه اهمیت است چه با عملی شدن این کار نوبت حمله بر اروپا میرسد و ما این کار را با سرعت هر چه تمامتر انجام خواهیم داد. دایره عملیات ما در این کار باید بقدری دامنه دار باشد که نه فقط بتشکیل يك تکیه گاه موفق شویم بلکه بتوانیم از همان آغاز حمله مقدار زیادی از خاک دشمن را تصرف کنیم روزیکه ما در قاره اروپا جای گزین شدیم خواهیم دید که صدها هزار نفر فرانسوی برای انتقام از دشمن بسوی ما خواهند شتافت». باوصف این مستر چرچیل نخست وزیر انگلیس دریائاتی که اخیرا در مجلس شورای ملی نمود خوش بینی زیادی از خود ابراز نکرده و چنین گفت:

«شمارا از اینکه وظایف خیلی سنگینی بمعهده نیروهای متفقین متمرکز در تونس محول شده برحضر میدارم و نباید باین کار بادیده حقارت بشگرید زیرا اوضاع خاک تونس طوری است که عملیات در این کشور بسیار سخت و دشوار میباشد و برای دشمن مواضع دفاعی فراوانی دارد.»

۲- جنگهای جبهه خاور - پس از آنکه روسها پنج ماه متوالی بعمله های خود ادامه داده و در نقاط مختلف جبهه شرق که طول آن به ۲۴۰۰ کیلومتر میرسد خطوط آلمانها را شکافتند جنب و جوش این جبهه از آغاز فروردین نسبتا آرامش یافته و اینک در تمام جبهه شوروی سکونت برقرار و بزود و خوردهای محلی منصرف گردیده.

گرچه علل این سکوت و آرامش را آب شدن یخها و شکستن یخ در رودخانه‌های بزرگ میگویند ولیکن حقیقت قضیه این نبوده بلکه خستگی و فرسودگی طرفین را میتوان باعث عمده این آرامش دانست و در عین حال بمناسبت رسیدن فصل تابستان هر دو جانب به تهیه و تدارکات مهمی مشغول گردیده و موقتاً از حمله و هجوم دست کشیده اند و بهمین زودبیا نقشه ای که طرفین برای حمله های تابستانی طرح نموده اند معلوم و چگونگی آن آشکار خواهد شد.

کارشناسان امور جنگی حمله اخیر آلمانها را که در جبهه خارگف نمودند مقدمه حمله تابستانی دانسته و میگویند سنگینی فشار آلمان متوجه جبهه جنوب خواهد شد و یکی از خبر نگاران انگلیسی نیز بهمین عقیده بوده و میگوید نیروی آلمان و آتش سرخ هر دو در تلاش بدست آوردن نقاطی هستند که در جنگهای تابستان نقاط مذکور مبدا حرکات آنها بشود.

با وصف این آرامش نیروی هوائی طرفین در فعالیت بوده و روز بروز برداشته عملیات آنها افزوده میشود و این جنب و جوش در حرکات هوائی صرفاً برای پیدا کردن نقاط ضعف طرف بوده که میخواهند پس از پیدا کردن این نقاط ضعف را در حملات آینده هدف خود قرار دهند.

۳ - جنگ در باختر اروپا - از اواخر هفته اول فروردین به فعالیت هوائی در باختر اروپا افزوده شده و هواپیماهای انگلیسی و بمب افکن های سنگین امریکا و سایر متفقین به حملات سخت و متوالی خویش بخاک آلمان و باختر باختر اروپا ادامه میدهند و از مهمترین تقاطعی که در این ۱۵ روزه اول فروردین بمباران شده اند برلن - بندرسن نازار فرانسه - وروتتردام (یکی از شهرهای هلند) را میتوان نام برد طبق گفته رادیو آنگکارا تنها در شهر روتتردام بیش از ده هزار خانه خراب و در حدود ۱۸۰ نفر کشته و جمیع زیادی نیز زخمی شده اند !!

گرچه تفصیل حمله بشهر برلن پای تخت آلمان کاملاً روشن نگردیده و آلمانها گزارش مشروح آنرا نداده اند ولی اخبار متفقین حاکی بر اینست که حمله بر علیه برلن از تمام حملات هوائی متفقین در این اواخر مهمتر و سخت تر بوده اخبار واصله از امریکا حاکی بر این بوده که در ماه مارس در حدود ۱۶۰۰ تون بمب بخاک آلمان ریخته شده است !!

نیروی هوائی آلمان نیز در این چند روز بخاک انگلستان پرواز نموده و بمب هایی به بندر و شهرهای باختری بریتانیا فروریخته اند. هرگاه این جنگ و خونریزی بدرازی کشد خدایمیداند که چندین هزارها خانه خراب گردیده و چندین میلیون زن و مرد و بچه های بیگناه قربانی متمدن دنیا خواهند شد !!!

۴ - جنگهای دریائی - چنانکه می شنویم رادیو های مجبور در این چند روزه اول سال از فعالیت زیاد زیر دریائیها سخن گفته و ارقامی نیز درباره تلفات کشتی های متفقین انتشار دادند چون هیچ گونه اعلامیه ای در این باره از ناحیه متفقین صادر نشده است لذا در باره صحت و سقم گفته رادیو های مجبور نمیتوان قضاوت نمود و سوالی که اخیراً یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی انگلیس از مستر چرچیل نخست وزیر در این باره نموده مشارالیه چنین پاسخ داده است

« من درباره جنگهای زیر دریائی آلمان و درباره تصمیماتی که برای مبارزه با آنها گرفته ایم نه در اینجا و نه در جلسه مجرمانه مجلس و نه در هیچ مجلسی چیزی نخواهم گفت » از این بیانات نخست وزیر بریتانیا چنین معلوم میشود که متفقین میخواهند تمام اقدامات آنها در باره مبارزه با زیر دریائیهای آلمان بمکتوم و محرمانه مانده و دشمن از مذاکراتی که ممکن است در این موضوع بشود کوچکترین استفاده ننماید هرگاه زنده مانده و پایان این جنگ را دیده و بدوره صلح رسیدیم از چگونگی و طرز اقدامات متفقین در این کار مستحضر خواهیم شد.

۵ - سخن رانی وزیر انگلیس در شب عید - در شب عید نوروز آقای چرچیل نخست وزیر انگلیس سخن رانی مفصلی نمودند مائکات برجسته آنرا ذیلا یادداشت میکنیم :

آقای چرچیل درباره مدت این جنگ جهانی اظهار خوش بینی نکرده و چنین گفتند « کسانی که میگویند جنگ بهمین زودی پایان خواهد یافت من با عقیده آنها موافق نیستم »

درباره جنگ با ژاپون و لشکر کشی در شرق دور و کمک بمیلیون چین اظهار داشتند :

(بعد از شکست قطعی هیتلر انگلیسها بدون معطلی برای رهائی خاک چین از دست دشمن و دفع ژاپونها از پیرامون جزایر استرالیا و نیوزیلند و هندوستان

بسی شوق خواهند شتافت)

مستر چرچیل اظهار امید واری زیادی نموده و گفت (متفقین تحت راهنمایی ملت انگلیس و آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بلا درنگ درباره سازمان جهان آینده و تأمین زندگی ملل در مقابل جنگ بمذاکره شروع خواهند کرد و برای این منظور کشورهای گناهکار را خلع سلاح نموده و تبه کاران بزرگ و همدستان آنها را داد رسی و مجازات خواهند کرد)

آقای چرچیل درباره سازمان آینده اروپا و درباره نقشه چهار ساله ای که برای ترسیم خرابکاریها کشیده شده است سخن گفته و در پایان نطق خود چنین اظهار داشت :

(من لازم میدانم آقایان شنوندگان نطق خود را از این نکته بر حذر دارم که تصور نکنند ما توجه خویش را بجانب صلح معطوف داشته ایم باید بدانند که موعد آن چندان نزدیک نیست و یا تصور نکنند متوجه نتایج حاصله از فتح شده ایم که هنوز بدست ما نیامده است . باید از درگاه خداوند مساعدت و کمک برای متفقین خود بخواهیم و تمام مساعی خود را برای پیشرفت کارهای جنگی مصروف داشته و در اجرای وظیفه بزرگی که بمعهد گرفته ایم بکوشیم)
البته آغاز بهار بازار جنگ و خون ریزی را گرمتر خواهد گردانید و چنانکه امروزها آگاهی میرسد آلمانها برای حمله بزرگی در جنوب روسیه آماده میگرددند و جز خدا کسی نمیداند که آینده این جنگها چه خواهد بود و این نویدها که هر یکی از دو طرف بخود میدهند تاجه اندازه راست خواهد درآمد ما بشاء بیداریم گفتارهای هر دو سورا می آوریم و غرض ما تاریخ نویسی است نه اظهار عقیده یا نشان دادن گرایش



پیشوند ها و پسوند ها

چنانکه بارها نوشته ایم یکی از چیزهایی که زبان فارسی را پرمایه و نیرومند گردانده شناخته گردیدن پیشوندها و پسوندها و روان گردیدن آنهاست . اینها افزار هائیت که گویندگان توانند هر معنایی را که از دلشان میگذرد نامی برای آن بگذارند ، و از هر یکی از آنها صدها واژه پدید تواند آمد .

در زبان فارسی نزدیک به چهل پسوند و پیشوند هست . ولی بیشتر آنها یا شناخته نیست و یا نا بسامان میباشد و یا در همه جا روان نیست . اگر اینها بسامان و روان گردد در زبان بسیار خواهد هنایید .

یکی از کارهایی که ما درباره زبان خواهیم کرد آنست که اینها را برآمده ازیم و بسامان آوریم و روان گردانیم . اینست دری باز میکنیم که در هر شماره از پرچم درین صفحه در آن زمینه سخن رانیم :

۱- « آج »

این پسوند برای پدید آوردن نام افزار از یک ریشه است . مثلا : شکنج - افزار شکستن ، جنگج - افزار جنگیدن .

مادر زبان بچنین پسوندی نیاز بسیار میداشتیم و اینست خواهیم توانست صد واژه با آن پدید آوریم : استراج ، نویساج ، بیناج ، شنواج ، رنداج ، پلاچ ، مالاچ ، رواج ، گویاچ ، براج ، بزاج ، کاراج ، کشاج و مانند های اینها .

نکته ای که باید از دیده دور نداشت آنست که این کلمه هارا باید در همان معنی همگانی آورد و نام یک افزار تنها نگردانید . مثلا همان « شکنج » باید در معنی « هر گونه افزار شکستن » بکار رود ، نه آنکه نام « تبر » یا « چکوج » گردد . همچنین در دیگر مانند هایش : مادر زبان بآن معنی همگانی نیاز مندیم . « یک شکنج » میباشد که این را بشکنند . کارخانه های اروپا و آمریکا همه جنگج میسازند .

خدا با ماست

گفتاری که درین شماره زیر عنوان « خدا چگونه بمایاری میکند » آمده چون در یک زمینه بسیار از جدار است بنام « خدا با ماست » جدا گانه نیز بچاپ رسیده و هر نسخه ای دوریال بفروش خواهد رسید . خواستاران از دفتر پرچم یا از نمایندگان بخرند

واژه‌هایی که می‌خواهیم

آمیغ : این واژه در فرهنگها بمعنی « حقیقت » نوشته شده مانیز در همان معنی می‌آوریم . مابین معنی واژه « راستی » را می‌آوریم . ولی چون آنرا در معنی خود در جای دیگری می‌خواهیم (مثلا می‌گوییم : من از راستی سخن او خوشم آمد) از اینرو « آمیغ » را برگزیدیم .

سپهر : این واژه در زبان شاعران و در کتابها يك معنی روشنی نداشت . ما آنرا بمعنی « طبیعت » (اینجهان و دستگاهش) می‌آوریم .

شوند (بایش شین) : این واژه را آقای آگاه یادآوری کرده‌اند که بمعنی « سبب » است . ما نیز پذیرفته در همان معنی بکار می‌بریم . (انگیزه در جایست که انگیزشی در میان باشد » مثلا انگیزه ناخشنودی من بدرفتاریست که از شما می‌بینم و « شوند » در جایی که چنان نباشد . (مثلا می‌گوییم : شوند مرك فلائکس نادانی پزشك بود) . نوشته آقای آگاه در این باره در یکی از شماره‌های پرچم نیمه ماهه خواهد آمد .

زفد : این واژه در زبان باستان بمعنی « شرح » بوده مانیز در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن می‌آوریم : زندید ، زندنده ، زندش ، بزند .
هوده : این واژه بمعنی « نتیجه » است . ولی در زبان بکار نمی‌رفت ، ما آنرا روان گردانیده‌ایم که در همان معنی بکار می‌بریم و جدا شده‌ها نیز از آن خواهیم آورد : هودید ، می‌هودد ، نمی‌هودد .

پرستش : این واژه در زبان يك معنی ناروشن بنداری بکار می‌رود . می‌گویند : « من تو را می‌پرستم » اگر پرسید که خواست چیست ؟ چگونه می‌پرستید ؟ ... خواهند درمانند . ولی معنی راست آن « خدمت کردن » است که « پرستار » بمعنی خادم می‌آید . ما نیز در همین معنی راست بکار می‌بریم .

آک : بمعنی « عیب » است و مانیز در همان معنی بکار می‌بریم . از این نیز جدا شده‌ها توان آورد : آکید ، آکاید ، می‌آکد .